

گروه نویسندگان شانگهای

اقتصاد سیاسی را مطالعه کنیم اقتصاد سیاسی چیست؟

مترجم: ع. رشیدیان

جلد دوم

فصل ششم تا فصل یازدهم (آخر)

بازتایپ و تکثیر:

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حمل 1389 خورشیدی

فهرست

صفحه	عنوان
99	مقدمه گروه شانگهای 1975
	فصل ششم
7	- روابط تولیدی هستند که ...
12	- اقتصاد سیاسی پایه تئوریک مشی اساسی حزب است
13	- مطالعه نیکوی اقتصاد سیاسی همراه تلفیق تئوری و پراتیک
	فصل هفتم
17	- نظام اجتماعی - اقتصادی ماقبل سرمایه داری
27	- نظام فنودالی نیز یک نظام بهره‌کشی است که ...
34	- انقلاب بورژوازی ضربه مرگبار بر پیکر نظام فنودالی
	فصل هشتم
37	- برای تجزیه و تحلیل جامعه سرمایه داری باید از کالا حرکت کنیم
46	- پول محصول ضروری تکامل مبادله کالائی است
54	- فقیثسم کالا چیست؟
	فصل نهم
57	- سرمایه داران ...
63	- شیوه های بیرحمانه استثمار و ستم بر کارگران بوسیله سرمایه داران
70	- دستمزد روابط استثماری سرمایه داری را میپوشاند
	فصل دهم
76	- در جامعه سرمایه داری نابرابری بطور مدام افزایش میابد
79	- بازتولید در مقیاس وسیع سرمایه ...
	-
	فصل یازدهم
	- س
	- س
	- س

امیدواریم انتشار این مجموعه بتواند نقش مثبتی در آموزش جوانان مستقر در روستاها بازی کند و آنها را بیش از پیش در بالا بردن سطح آگاهی‌شان از مبارزه طبقاتی، مبارزه میان‌مشی‌ها و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، یاری دهد.

ما امیدواریم که این مجموعه آنها را در بالا بردن هرچه بیشتر سطح دانش سیاسی فرهنگ و علوم یاری دهد تا با قدم‌های بلند در راهی پیش روند که هم سرخ و هم متخصص باشند و بهتر بتوانند به نیازهای ساختمان روستاهای جدید سوسیالیستی و ادای تمام وظایف موجود پاسخ گویند.

تشکرات صمیمانه خود را به واحد مربوط و دیگرانیکه با پشتکار تمام در کار انتشار این مجموعه همکاری کرده‌اند، ابراز می‌داریم و از همه خوانندگان تقاضا می‌کنیم که نظرات و انتقاد های خود را در باره این مجموعه برای بهتر ساختن آن برای ما بنویسند.

انتشارات خلق شانگهای

چاپ دوم 1975

معرفی "مجموعه آموزش جوانان" توسط گروه نویسندگان

صدرمائو به ما میاموزد: "لازم است که جوانان تحصیل کرده به روستاها بروند و خود را تحت آموزش دهقانان فقیر و نیمه فقیر قرار دهند." برای جوابگویی به این فراخوان، گروه‌های جوانان مجهز به آموزش کمونیستی با اشتیاق فراوان به روستاها روانه شدند. این امر در زمینه ازمیان برداشتن سه تفاوت بزرگ (بین کار یدی وفکری، شهر و روستا، کارگر و دهقان) فایده‌های زیادی دربر دارد.

در دنیای بزرگ روستاها، تعداد زیادی جوانان تحصیلکرده به فراگیری اصول مارکسیزم لنینیسم و کتابهای صدر مائو اشتغال دارند با شدت تمام درصفت نخست سه جنبش انقلابی (مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمون های علمی) نبرد میکنند، با قاطعیت راه یگانگی با کارگران و دهقانان را تعقیب و سهم خود را در سازندگی روستا های جدید سوسیالیستی، ادا مینمایند. قهرمانان پرولتاریایی بی وقفه زاده میشوند، نسل جدید انقلابی رشد میکند و شکوفا میشود. این پیروزی بزرگی برای مشی انقلابی صدر مائو است.

ما برطبق آموزش صدر مائو "باید به رشد نسل جوان دقت و توجه کرد."

این "مجموعه آموزش جوانان" را برای جوابگویی به احتیاجات جوانان تحصیلکرده ایکه در روستاها مستقر شده اند و پیش خود به تحصیل اشتغال دارند، تنظیم و منتشر میکنیم. این مجموعه بر پایه مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون، از نظر محتوی، به دانستنی های عمومی فلسفه، علوم اجتماعی، ادبیات، علوم طبیعی و نیز به کاربرد تکنیک های کشاورزی میپردازد.

فصل ششم

روند حرکت سرمایه روندی است که بوسیله آن

ارزش اضافه استخراج شده

و تحقق میابد.

دوره (سایکل)، چرخش سرمایه، و بازتولید

سرمایه اجتماعی

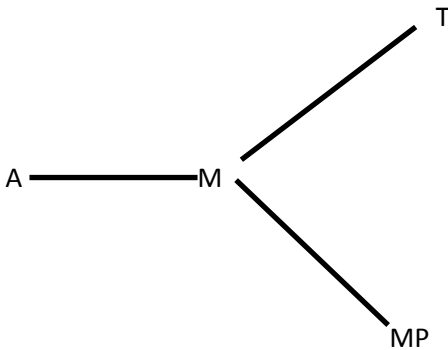
سرمایه برای اینکه بتواند تماماً نقش خود را ایفا کند باید در حرکت مداوم باشد. سرمایه از روند گردش به روند تولید گذار می کند و مجدداً از روند تولید به روند گردش عبور می کند و این مرتباً تکرار می شود.

در دو فصل گذشته ما موقتاً روند گردش سرمایه را به کنار گذاشتیم و فقط به بررسی روند تولید پرداختیم. در این فصل ما به مطالعه حرکت سرمایه و تضادهای درونی آن از نقطه نظر گردش سرمایه خواهیم پرداخت.

دوره (سیکل) سرمایه از سه مرحله میگذرد و سه شکل بخود میگیرد.

سه مرحله ائی سیکل سرمایه وحدت روند تولید و روند گردش را تشکیل میدهد.

سرمایه در حرکت خود از سه مرحله متوالی عبور میکند و سه شکل، مناسب با هر مرحله به خود میگیرد. در نخستین مرحله حرکت سرمایه، سرمایه دار در آغاز یک مبلغ معین پول را خرچ میکند و با این پول وسایل تولید و نیروی کار را از بازار کار تهیه مینماید. اگر پول را به حرف A و کالاها را با حرف M و نیروی کار را با حرف T و وسایل تولید را با MP نشان دهیم این روند را میتوانیم بصورت ذیل نشان دهیم:



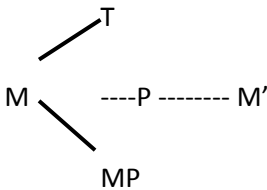
در طول این مرحله، پولی که در دست سرمایه دار وجود دارد در آن واحد هم نقش وسیله خرید و پرداخت و هم نقش سرمایه را اجراء میکند.

سرمایه دار نیروی کار و وسایل تولید لازم را برای استخراج یک مازاد کار از کارگران، خریداری می کند؛ بدین ترتیب پول در این جا تبدیل به سرمایه پولی میشود. این سرمایه پولی از طریق خرید وسایل تولید و نیروی کار خود را به سرمایه موند تبدیل میکند. اگر سرمایه پولی نباشد، سرمایه موند نیز نخواهد بود و تولید ارزش اضافی نیز ممکن نیست. **وظیفه سرمایه پولی فراهم کردن شرایط لازم برای تولید ارزش اضافی است.**

در دومین مرحله حرکت سرمایه، سرمایه دار وسایل تولید و نیروی کار را با هم ترکیب می کند تا تولید را عملی نماید. بدین ترتیب، روند گردش سرمایه بدون وقفه بوده و به روند تولید وارد می شود. در طول این روند نیروی کار مصرف می شود، مواد اولیه تغییر می یابند، وسایل و تجهیزات فرسوده می شوند تا کمیت معین کالا تولید گردد. بدین ترتیب سرمایه مولد به سرمایه کالایی تبدیل می شود.

در این مرحله، سرمایه کالایی دیگر ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران را در خود دارد. به همین دلیل اگر این سرمایه کالایی را با کالاهای که در ابتدا خریداری شده بود مقایسه کنیم نه تنها شکل طبیعی آن متفاوت است بلکه همچنین ارزش آن از ارزش سرمایه اولیه نیز بیشتر است.

این روند را می توان بشکل زیر نشان داد:



در این جا p نشان دهنده سرمایه مولد بکار گرفته شده در روند تولید بوده و نقطه های قبل و بعد از p نشان دهنده قطع شدن روند گردش و انجام شدن روند تولید است، M' نشان دهنده کالاهای است که ارزش اضافی را در دل خود دارند.

در طول این مرحله، وسایل تولید و نیروی کار نه تنها نقش عناصر اساسی تولید بلکه همچنین نقش سرمایه را بازی می کنند. در واقع برای ایجاد ارزش اضافی است که وسایل تولید و نیروی کار در دست های سرمایه دار گرد آمده اند. وظیفه سرمایه مولد، تولید ارزش اضافی است.

کالا (های تهیه شده برای تولید) $M =$ ؛ سرمایه پولی (اولیه) $A =$ ؛ سرمایه مولد $P =$

وسایل تولید $MP =$ ؛ نیروی کار $T =$ ؛ سرمایه پولی (حاصل از فروش M') $A' =$ ؛ کالا (های تولید شده) $M' =$

در طول سیکل سرمایه صنعتی، اولین و سومین مرحله، روند گردش و دومین مرحله روند را تشکیل میدهد. در این سه مرحله روند تولید یک نقش تعیین کننده را ایفاء میکند؛ در واقع فقط روند تولید میتواند ارزش اضافی ایجاد نماید، درحالیکه در دومرحله اول و سوم فقط شکل سرمایه تغییرمی یابد بدون اینکه افزایشی در ارزش آن ایجاد گردد. در عین حال روند گردش نیز برای سیکل سرمایه صنعتی اجتناب ناپذیر است. اگر روند گردش وجود نمی داشت، سرمایه دار نمیتوانست تولید کند و نه ارزش اضافی را تحقق بخشد. بهمین دلیل است که سیکل سرمایه صنعتی عبارتست از وحدت روند تولید و روند گردش. دقیقاً بهمین دلیل است که سه مرحله سیکل سرمایه صنعتی باید بدون وقفه بدنبال هم بیاید. اگر سرمایه صنعتی در نخستین مرحله $A-M$ (کالا- پول) به مانعی برخورد کند، بدون اینکه قادر به ایفاء نقش سرمایه باشد تبدیل به ذخیره می شود؛ اگر در دومین مرحله به مانعی برخورد کند در این صورت تولید ارزش اضافی نمی تواند صورت گیرد؛ اگر در مرحله سوم به مانعی برخورد کند در این صورت ارزش اضافی که ایجاد شده است نمی تواند خود را تحقق بخشد.

سیکل سرمایه صنعتی وحدت سه سیکل را تحقق می بخشد.

برای اینکه سرمایه دار بتواند همواره ارزش اضافی را استخراج نماید، باید سرمایه در حرکت دایره ای (سیکلی) مداوم باشد. به این طریق، فورمول سیکل سرمایه صنعتی تا بی نهایت تکرار می شود:

$$\begin{array}{c}
 2 \\
 \underbrace{\hspace{10em}} \\
 A-M \dots P \dots M' - A' \quad . A-M \dots P \dots M' - A' \quad . A-M \dots P \dots \text{etc.} \\
 \underbrace{\hspace{10em}} \\
 \underbrace{\hspace{4em}} \quad \underbrace{\hspace{6em}} \\
 1 \qquad \qquad \qquad 3
 \end{array}$$

فرمول بالا نشان می دهد که حرکت بدون وقفه سرمایه صنعتی دارای یک شکل دایره ای (سیکلی) واحد نیست بلکه واحد سه شکل دایره ای (سیکلی) است یعنی: 1) سرمایه پولی یعنی 'A...A'؛ 2) سیکل سرمایه مولد، 'P...P'؛ 3) سیکل سرمایه کالایی 'M'...M'. برای اینکه سرمایه دار بتواند حرکت مداوم سرمایه را عملی سازد باید بشکلی عمل کند که سرمایه اش همزمان تحت سه شکل وجود داشته باشد و نیز سرمایه تحت هر کدام از این اشکال مدام در حال حرکت بوده و شکل سیکل مربوطه را بخود بگیرد. به این ترتیب به عنوان مثال اگر یک سرمایه دار دارای سرمایه ای معادل 600000 ریال باشد باید آن را به سه بخش تقسیم نماید: 200000 ریال تحت شکل سرمایه پولی؛ 200000 تحت شکل سرمایه مولد؛ 100000 تحت شکل سرمایه کالایی و باید بشکلی عمل کند که این بخش ها متناسب بشکل مخصوص سیکل خود در حرکت دائم باشند. فقط به این طریق است که این سرمایه داری تواند زمانی که 200000 ریال سرمایه کالایی اش به سرمایه پولی تبدیل می شود در همان زمان یک سرمایه مولد 200000 ریالی که به سرمایه کالایی تبدیل می شود داشته باشد و یک سرمایه پولی 200000 ریالی که به سرمایه مولد تبدیل می گردد. اگر این سرمایه دار تمام سرمایه 600000 ریالی خود را فقط تحت یک شکل بکاراندازد در این صورت نخواهد توانست یک تولید بدون وقفه داشته باشد. اگر سرمایه تحت یکی از این سه شکل به مانعی در روند دایره ای (سیکلی) خود برخورد نماید، و یا حتی سیکل متوقف شود (مثلا کالاها بفروش نرسند، سرمایه کالایی نتواند به سرمایه پولی تبدیل شود) این به همه سیکل سرمایه لطمه می زند، حرکت سرمایه مسدود شده و سرمایه دار ناچار می شود کارخانه را بسته و تولید را متوقف نماید.

چرخش سرمایه، تولید و تحقق مداوم ارزش اضافی است

زمان تولید و زمان گردش، سرعت چرخش سرمایه را معین می کنند.

سیکل سرمایه هرگز قطع نمی شود بلکه مداوما ادامه دارد. حرکت سرمایه، به عنوان یک سیکل بدون توقف، گردش سرمایه نامیده می شود. مارکس اظهار می دارد که « سیکل سرمایه، نه بعنوان یک مسیر منفرد بلکه به عنوان روند متناوب ، چرخش سرمایه نامیده می شود». چرخش سرمایه باید متوالیا از مرحله تولید و مرحله گردش عبور کند. وقتی سرمایه، خود را در حیطه تولید می یابد این همان زمان تولید برای سرمایه است؛ وقتی که سرمایه، خود را در حیطه گردش می یابد، این همان زمان گردش برای سرمایه است. مجموعه این دو زمان، زمان چرخش سرمایه را تشکیل می دهد.

بطور کلی، زمان تولید سرمایه دربرگیرنده سه قسمت است:

الف) زمانی که در طی آن وسایل تولید در روند تولید شرکت و دخالت می کنند. این زمان در وهله اول زمانی است که در طی آن کارگران موضوع کار را برای تبدیل آن به یک محصول تغییر میدهند. این همان زمان کار است. طول این زمان کار عمدتاً به دو عامل زیر بستگی دارد.

1) ماهیت رشته تولیدی. مثلاً یک نخ ریس می تواند در هر روز مقدار معینی از پنبه را بریسد. در حالیکه مثلاً برای اینکه یک کارگاه کشتی سازی بتواند یک کشتی بسازد ماهها و حتی سالها وقت لازم دارد. زمان کار در مورد دوم بدین ترتیب طولانی تر از مورد نخست است.

2) بارآوری کار در کارخانه. اگر کارخانه هایی را که یک نوع جنس را تولید می کنند باهم مقایسه کنیم زمان کاربرای ساختن یک جنس در کارخانه ای که بارآوری کار بالاتر است زمان کوتاه تری خواهد بود و در کارخانه ای که بارآوری کار پایین تر است زمان طولانی تری لازم است. در برخی از رشته های تولید زمانی که در طی آن وسایل تولید در روند تولید دخالت می کنند علاوه بر زمان کار، در عین حال دربرگیرنده زمانی است که در طی آن طبیعت نیز بر روی موضوع کار عمل مشخصی انجام می دهد. مثلاً تولید شراب احتیاج به یک زمان تخمیر دارد، چوب قبل از آنکه روی آن کار صورت بگیرد باید مدتی خشک شود، گیاهان کشاورزی باید بطور طبیعی طی یک مدت معینی برویند و غیره.

ب) زمانی که در طی آن وسایل تولید در محل تولید وجود دارند هر چند که روند تولید معلق مانده باشد. مثلاً زمانی که ماشین ها بعلت یک خرابی، و یا مثلاً در هنگام شب، متوقف شده اند.

ج) زمانی که در طی آن وسایل تولید، دیگر وارد حیطه تولید شده اند اما هنوز در روند تولید داخل نگردیده اند، مثلاً زمان انبار کردن مواد اولیه. از این قسمت های مختلف زمان تولید، زمان کار از همه مهم تر است زیرا تنها زمانی است که کارگران ارزش و ارزش اضافی تولید می

کنند. بهمین دلیل است که سرمایه دار همواره سعی می کند دو زمان دیگر را کوتاه تر کرده و کاری بکند که زمان تولید تا حد ممکن به زمان کار نزدیک بشود: به این ترتیب، یک سرمایه معین می تواند در یک زمان معینی ارزش اضافی بازم بیشتر ایجاد نماید. زمان گردش سرمایه نه فقط شامل زمانی است که سرمایه پولی تبدیل به سرمایه مولد میشود، یعنی زمانی که سرمایه دار وسایل تولید و نیروی کار را خریداری می کند؛ بلکه شامل زمانی است که در طی آن سرمایه کالایی تبدیل به سرمایه پولی میشود یعنی زمان فروش کالاها. طول زمان گردش سرمایه عمدتاً به اوضاع عرضه و تقاضا در بازار، به فاصله محل تولید از بازار و به امکانات حمل و نقل بستگی دارد. هر رشته تولیدی، هر کارخانه بطرز متفاوتی تحت تاثیر این عوامل قرار میگیرد: به همین دلیل است که باتغییر زمان تولید و زمان گردش هر سرمایه، زمان چرخش سرمایه نیز تغییر می کند. به این دلیل، سرعت چرخش برای هر سرمایه یکسان نیست (سرعت چرخش یک سرمایه معمولاً نسبت به یکسال محاسبه می شود). بفرض اگر زمان گردش یک سرمایه یک ماه باشد (یعنی تبدیل سرمایه پولی به سرمایه مولد و تبدیل سرمایه کالایی به سرمایه پولی) و زمان تولید سرمایه سه ماه باشد در نتیجه چرخش سرمایه در چهار ماه صورت میگیرد و سرعت چرخش آن سه بار در سال است. بفرض اگر سرمایه ای در شش ماه بچرخد، سرعت چرخش آن دو بار در سال است. بکمک تحلیل قبلی، می توان گفت که سرعت چرخش سرمایه بطور قطع بوسیله زمان تولید و زمان گردش سرمایه تعیین می شود.

ترکیب سرمایه مولد بر سرعت چرخش سرمایه تاثیر بسیار بزرگی دارد.

در تحلیل قبلی فرض کردیم که همه اجزای سرمایه مولد همزمان به سرمایه کالایی تبدیل می شوند. اما در واقع، خصلت شیوه چرخش هر کدام از این سه جزء بسیار متفاوت است. از این نقطه نظر، سرمایه مولد از دو جزء تشکیل شده است؛ سرمایه ثابت و سرمایه متحرک.

سرمایه ثابت بخشی از سرمایه است که بشکل کارخانه، و تجهیزات و ماشین آلات وجود دارد. بشکل طبیعی این بخش از سرمایه پس از بکار افتادن تماماً در روند تولید وارد میشود و در چندین روند تولید قابل استفاده است. اما ارزش آن، بعلت فرسایش تدریجی ماشین ها، اندک اندک به محصولات جدیدی که تولید می شود انتقال می یابد. بعلت شیوه ویژه انتقال ارزش

، مالین بخش از سرمایه راسرمایه ثابت می نامیم. بعنوان مثال یک ماشین را به ارزش 40000 ریال که طول عمر آن محدود به 10 سال باشد در نظر بگیریم. در این صورت هر سال 4000 ریال از ارزش سرمایه ای به محصولات تولید شده منتقل می شود. با فروش این محصولات 4000 ریال ارزش سرمایه ای هر ساله به دست سرمایه دار باز میگردد. این روند انتقال فقط پس از پایان 10 سال خاتمه می یابد.

سرمایه متحرک بخشی از سرمایه است که بصورت ماده اولیه ، سوخت، مواد فرعی و سرمایه ای که مصرف خرید نیروی کار میشود وجود دارد. وقتی یک روند تولید خاتمه می یابد، این مواد اولیه ، سوخت و مواد فرعی دیگر شکل اولیه طبیعی خود را از دست داده و ارزش آنها فقط در طول یک روند به محصولات جدید منتقل میشود؛ بعلاوه وقتی محصولات به فروش رسید این ارزش بشکل پول تماما بدست سرمایه دار باز می گردد. بهمین دلیل سرمایه متحرک را سرمایه ای مینامیم که برای تهیه مواد اولیه، سوخت و مواد فرعی بکار افتاده باشد. این ارزش آن بخش از سرمایه متحرک که صرف خریداری نیروی کار میشود نیست که در کالاهای جدید تولید شده وارد میشود، بلکه این کار کارگران است که به نوبه خود ارزشی معادل این بخش از سرمایه را ایجاد می نماید. علیرغم این ویژگی خاص، از نقطه نظر شیوه چرخش ارزش، آن بخش از سرمایه متحرک که صرف خرید نیروی کار میشود مشابه آن بخشی است که صرف خریدن مواد اولیه ، سوخت و مواد فرعی میشود. در واقع ، ارزشی که بوسیله کارگران در هنگام روند تولید ایجاد شده و معادل ارزش نیروی کار است نیز در طول یک روند تولید تماما محصولات جدید انتقال می یابد: بعلاوه، با فروش این محصولات این ارزش تماما باز میگردد. بهمین دلیل آن بخش از سرمایه که صرف خرید نیروی کار میشود نیز به سرمایه متحرک تعلق دارد.

همانطور که میبینیم مارکس سرمایه را به دو شیوه تقسیم میکند. در فصل مربوط به تولید ارزش اضافی ، او میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر تفاوت قایل میشود. این تمایز بر مبنای نقش متفاوت هر کدام از این بخش های سرمایه در روند تولید ارزش اضافی است. این تمایز گذاری بما اجازه می دهد که بفهمیم ارزش اضافی از سرمایه متغیر بدست می آید: این تمایز گذاری راز استثمار کارگران بوسیله سرمایه داران را فاش می سازد. در این فصل، تمایز میان سرمایه ثابت و سرمایه

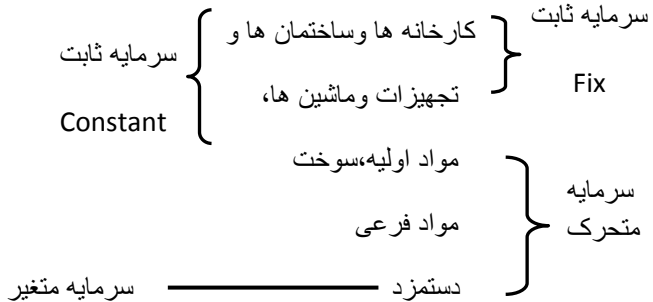
متحرک ناشی از تفاوت های میان ماهیت و شیوه چرخش هر کدام از بخش های سرمایه است. این تمایز بما اجازه میدهد که در ترکیب سرمایه، عوامل متفاوتی را که بر سرعت چرخش سرمایه تأثیری گذارند درک کنیم. این دو گونه تقسیم بندی سرمایه را می توان بشکل زیر نشان داد:

برطبق نقش خود در

برطبق ماهیت

تولید ارزش اضافی

و شیوه چرخش



قبلا گفتیم که ارزش سرمایه ثابت متناسب با درجه فرسایش آن بتدریج به محصولات جدید انتقال می یابد. این فرسایش بر مقدار بزرگی ارزش که به این ترتیب انتقال می یابد و نیز بر روی سرعت چرخش تأثیری گذارد. برای درک بهتر خصالت های چرخش سرمایه ثابت، باید بازم فرسایش سرمایه ثابت را مورد بررسی قرار دهیم. این فرسایش به علت هائی با ماهیت متفاوت وابسته است. می توان آن را به فرسایش مرئی و فرسایش نامرئی تقسیم نمود:

فرسایش مرئی در وهله اول ناشی از استعمال سرمایه ثابت در روند تولید است؛ و در وهله بعد ناشی از تأثیر طبیعت می باشد، مثل فساد چوب، زنگ زدن آهن و غیره بهمین دلیل است که این نوع فرسایش، فرسایش مادی نیز نامیده میشود.

فرسایش نامرئی از بهبود تکنیک های تولید ناشی میشود که سبب کاهش یافتن زمان کار اجتماعا لازم برای تولید همان ماشین می گردد و در نتیجه سبب میشود که ارزش سرمایه ثابت اولیه پائین بیاید. این فرسایش همچنین از پیدایش ماشین های جدید با کارآیی بیشتر نیز ناشی میشود که سبب متروک ماندن ماشین های قدیمی می گردد. این نوع فرسایش که سبب کاهش

ارزش ماشین های قدیمی میشود، فرسایش معنوی یا فرسایش نامرئی نام دارد. برای اجتناب از این نوع فرسودگی نامرئی، سرمایه دار همیشه سعی می کند چرخش سرمایه را تسریع نموده و بهره کشی از کارگران را به کمک شیوه هایی مثل طولانی کردن روزکار، بالابردن شدت کار، به کاربردن واحدهای سیار و غیره تشدید نماید تا بتواند هرچه زود تر ارزش سرمایه ثابت را بدست آورد. از آنجا که نه سرعت و نه زمان چرخش سرمایه ثابت و سرمایه متحرک یکسان نیست، وقتی که ما از سرعت چرخش یک سرمایه معین صحبت می کنیم ، عموماً منظور کل سرعت چرخش این سرمایه است. کل سرعت چرخش یک سرمایه به کار افتاده مطابق با متوسط چرخش های هر کدام از اجزای متشکله این سرمایه تعیین میشود. برای محاسبه این سرعت چرخش کل، فرمول مربوطه عبارتست از تقسیم مقدار کل چرخش سرمایه در یکسال بر کل سرمایه بکار افتاده. تابلوی زیر کل چرخش مجموعه یک سرمایه بکار افتاده را از طریق یک مثال عددی نشان می دهد:

			()
	1000/000	0 1	100000
:	300000	0,3	10000
	600000	0,1	60000
	100000	0,3	30000
	500000	4	2000000
	1500000	1,4	2100000

مطابق این تابلو، نسبت مقدار کل چرخش سرمایه (مبلغ کل سرمایه چرخیده در یکسال) یعنی 2100000 فرانک به کل سرمایه ای که در ابتدا بکار افتاده یعنی 1500000 ریال، برابر سرعت چرخش کل سرمایه بکار افتاده یعنی 1/4 بار در سال است. هم چنین می توان مشاهده کرد که

ترکیب سرمایه مولد، بر سرعت چرخش سرمایه تاثیر بزرگی اعمال می کند. سرعت چرخش سرمایه ثابت ضعیف بوده اما سرعت چرخش سرمایه متحرک زیاد است. به همین دلیل است که هرچه نسبت سرمایه ثابت زیاد باشد، سرعت چرخش مجموعه سرمایه کاهش می یابد؛ هرچه نسبت سرمایه متحرک بالا باشد، سرعت چرخش مجموعه سرمایه زیادتر است.

سرمایه دار تلاش می کند تا بر سرعت چرخش سرمایه بیافزاید و همواره ارزش اضافی بیشتری استخراج کند.

سرعت چرخش سرمایه بر تولید ارزش اضافی تاثیر بزرگی دارد. تسریع چرخش سرمایه نه فقط اجازه صرفه جویی در مقدار سرمایه بکار انداخته شده را می دهد بلکه مهم تر از آن، افزایش سرعت چرخش سرمایه متغیر در سرمایه متحرک را امکان پذیر ساخته و بدین ترتیب ارزش اضافی بیشتری بدست می آید. فرض کنیم که د و سرمایه دار هر کدام یک سرمایه متغیر معادل 20000 ریال را دارا می باشند و نرخ ارزش اضافی در هر دو حالت 100% است. اگر چرخش سرمایه سرمایه دار A یکبار در یک ماه باشد میتواند در یکسال ارزش اضافی معادل 240000 ریال بدست آورد؛ بعکس اگر چرخش سرمایه سرمایه دار B یکبار در هر شش ماه صورت بگیرد، در یکسال فقط 40000 ریال ارزش اضافی بدست خواهد آورد. هر چند که نرخ ارزش اضافی برای هر دوی آنها یکسان است، اما نرخ سالانه ارزش اضافی (رابطه مقدار ارزش اضافی ایجاد شده در یک سال تقسیم بر مبلغ کل ارزش سرمایه متغیر بکار افتاده در یکسال) برای هر دو یکسان نیست.

نرخ سالانه ارزش اضافی برای سرمایه دار A عبارتست از:

$$\frac{Pl}{v} = \frac{240000}{20000} = 1200\%$$

نرخ سالانه ارزش اضافی برای سرمایه B عبارتست از:

$$\frac{Pl}{v} = \frac{40000}{20000} = 200\%$$

بهمین دلیل است که هرچند کمیت سرمایه متغیر بکار انداخته شده در هر دو مورد یکسان است سرعت چرخش سرمایه سرمایه دار A در یکسال 6 بار از سرعت چرخش سرمایه دار B بیشتر است و بنابراین ارزش اضافی که او در یکسال بدست می آورد نیز شش بار بیشتر است.

سرمایه داران همواره درصدد اختراع شیوه های برای کاهش زمان چرخش سرمایه (یعنی زمان گردش) و استخراج ارزش اضافی بازهم بیشتری از طریق سرعت بخشیدن بیشتر به این چرخش هستند. برای انجام این کار، درحیطه تولید، سرمایه دارمی تواند زمان کار کارگر را طولانی تر کند، شدت کار را افزایش دهد، شیوه های تولید را بهبود بخشد تا زمان تولید را کاهش دهد. در حیطه گردش وی از تکامل و ترقی وسایل نقلیه، مخابرات، بهبود سازمان تجاری برای کاهش زمان گردش استفاده می نماید. درعین حال تضادهای ذاتی سرمایه داری سبب میشوند که اغلب تکامل تکنیکی بموانعی برخورد کرده و فروش کالاها با دشواری صورت بگیرد. بهمین دلیل است که بندرت اتفاق می افتد که آرزوی سرمایه داران در تسریع چرخش سرمایه بتواند بدون مانع تحقق یابد.

بازتولید سرمایه داری در میان تضادهای آنتاگونیستی صورت می گیرد

سرمایه اجتماعی مجموع سرمایه های فردی است

در جامعه سرمایه داری هزاران موسسه صنعتی وجود دارد. سرمایه فردی هر کدام از این کارخانه هانقش یک سرمایه مستقل از سایر سرمایه ها را ایفاء کرده و ارزش خویش را ازدیاد می بخشد. این سرمایه های فردی خود مختار، از همدیگر مجزا نبوده بلکه بعکس در ارتباط با همدیگر بوده و همدیگر را مشروط می نمایند. زیرا، هر کدام از این سرمایه های فردی برای اینکه قادر باشد ارزش خویش را زیاد کند، باید با دیگر سرمایه ها در روند گردش وارد ارتباط شود. مثلاً یک نخ ریس، باید از یکطرف با دیگر موسساتی که برای او وسایل تولید مثل ماشین بافندگی، پنبه و غیره فراهم می کنند ارتباط بگیرد و از طرف دیگر باید موسساتی که محصولات

او را مصرف می کنند، مثل صنایع بافندگی، برای فروش نخی که رشته است تماس برقرار نماید. بهمین دلیل است که میان کارخانه های مختلف روابط و وابستگی متقابل بسیار فشرده ای قرار دارد؛ به کمک این روابط، سرمایه های فردی مستقل یک کل ارگانیک را تشکیل می دهند. مجموعه این سرمایه های منفرد که بهم دیگر مرتبط اند سرمایه اجتماعی را تشکیل می دهد؛ و مجموعه حرکت تمام این سرمایه ها حرکت سرمایه اجتماعی را می سازد.

پیش از این، وقتی که سیکل و چرخش سرمایه را بررسی می کردیم، مطلب را از نقطه نظر یک سرمایه منفرد در نظر می گرفتیم؛ ما اساساً روند تولید و تحقق ارزش اضافی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم بدون اینکه بدانیم سرمایه داران کالا های خود را به کی می فروشند، یا وسایل تولید مختلف را از کجا تهیه می کنند، یا سرمایه داران و کارگران وسایل مصرفی مورد نیاز خود را از کجا خریداری می نمایند. اما وقتی ما باز سرمایه اجتماعی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم اوضاع فرق می کند. در واقع، سرمایه اجتماعی همه سرمایه های منفرد را در بر می گیرد و نمی تواند منابعی را که هنگام روند باز تولید مصرف می کنند جز از طریق مجموعه محصول اجتماعی جایگزین سازد. به این ترتیب دانستن این که آیا این محصول اجتماعی کل، قادرست یا نه و اگر قادرست چگونه -، شکل طبیعی تمام منابع مصرف شده را در سال جایگزین سازد، بی نهایت برای حرکت عادی و نرمال باز تولید اجتماعی دارای اهمیت است. همانطور که لنین خاطرنشان می سازد « اکنون مسله بدستنی این است که آیا کارگران و سرمایه داران، از کجا وسایل تولید را بدست خواهند آورد؛ چگونه محصول ساخته شده خواهد توانست به تمام تقاضاها پاسخ دهد و اجازه توسعه تولید را خواهد داد. در نتیجه، در اینجا ما نه فقط با « جایگزینی ارزش بلکه همچنین با جایگزین شدن شکل طبیعی محصول سروکار داریم.»

به این ترتیب در تجزیه و تحلیل از باز تولید سرمایه اجتماعی، باید نه فقط جایگزینی ارزش بلکه هم چنین جایگزینی شکل طبیعی را هم مطالعه نمود. مارکس با روشنی کاملی اظهار می دارد که محصول اجتماعی کل در یک جامعه سرمایه داری می تواند از نقطه نظر ارزش به سرمایه ثابت (C) و سرمایه متغیر (v) و ارزش اضافی (PI) تقسیم شود؛ از نقطه نظر شکل طبیعی، می توان آنرا متناسب با نقش های مختلفی که ابزار تولید و وسایل مصرفی در روند باز تولید، انجام می دهند، متمایز نمود. مارکس در مجموعه تولید اجتماعی دو بخش بزرگ را

متمایز می سازد که متناسب با تقسیم بر مبنای شکل طبیعی محصول هستند، بخش اول: تولید وسایل تولید است، یعنی تولید ماشین، تجهیزات، مواد اولیه و غیره. بخش دوم تولید وسایل مصرف است یعنی تولید مواد غذایی، لباس، مواد مورد مصرف و غیره. هر بخش نیز به نوبه خود رشته های متعدد تولید را در بر می گیرد.

شرط بنیادی لازم برای بازتولید ساده

برای ساده کردن مطلب، فرض بر این است که در جامعه سرمایه داری فقط بورژوازی و پرولتاریا وجود دارند؛ سیکل تولید یکسال طول می کشد؛ و در طول یک سیکل ارزش سرمایه ثابت تماماً به محصولات جدید انتقال یافته است؛ و نیز فرض بر این است که تمام کالاها مطابق ارزش خود به فروش رفته اند و ارزش و بهای کالاها تغییری نمی کند و فرض این است که تجارت خارجی وجود ندارد. در این حالت، تحقق محصول اجتماعی کل در شرایط بازتولید ساده فرمول های زیر را بدست میدهد:

$$I) 40000c + 10000v + 10000P = 60000$$

$$II) 20000c + 5000v + 5000P = 30000$$

در اینجا فرض می کنیم که سرمایه ثابت در بخش I معادل 40000، سرمایه متغیر 10000، ارزش اضافی 10000؛ ارزش مجموعه محصول 6000 که تحت شکل طبیعی خود یعنی وسایل تولید وجود دارد. در بخش II، سرمایه ثابت 20000، سرمایه متغیر 5000، ارزش اضافی 5000؛ ارزش مجموعه محصول 30000 که تحت شکل طبیعی خود یعنی وسایل مصرف وجود دارد.

برای اینکه بازتولید بتواند ادامه یابد، تمام محصولات دوبرخس بزرگ باید تحقق بیابند. منظور از تحقق یک محصول چیست؟ منظور این است که بعد از مصرف یک شی، ارزش آن نه تنها بتواند جایگزین شود بلکه شکل طبیعی آن نیز باید بتواند جایگزین گردد. بزبان ساده

تر، نه فقط باید قدرت فروش بلکه قدرت خرید هم داشت. اکنون خواهیم دید محصول دو بخش بزرگ چگونه تحقق می یابد.

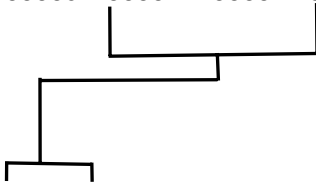
اول ببینیم که در بخش I مبادله چگونه صورت می گیرد. در این بخش، وقتی که در اول سال روند تولید آغاز می شود ارزش وسایل تولید 40000 ریال است؛ فرض کنیم که وقتی روند تولید در پایان سال خاتمه می یابد این وسایل کاملاً فرسوده و مستعمل شده باشند. برای اینکه باز تولید ساده بتواند در سال دوم صورت بگیرد، لازم است که وسایل تولید جدیدی با ارزش 40000 ریال جایگزین وسایل فرسوده بشود. سرمایه داران از چه منبعی غیر از مبادله متقابل کالاهای خودشان در درون این بخش می توانند این وسایل تولید لازم را تهیه کنند؟ زیرا این فقط بخش I است که وسایل تولید، تولید می کند. به عنوان مثال سرمایه داران کارگاههای کشتی سازی، فولاد را از سرمایه داران فولاد ساز تهیه می کنند و اینها بنویه خود ذغال سنگ را از سرمایه داران فروشنده مواد سوختی تهیه می کنند و ماشین ها را از کارخانه سرمایه دارانی که ابزار و ماشین می سازند... به این طریق بکمک مبادله داخلی در بخش I، 40000c هم از نظر ارزش وهم تحت شکل طبیعی خود جایگزین و جبران شده اند. همانطور که مارکس می گوید «این مبادله یک شکل طبیعی سرمایه ثابت در مقابل یک شکل طبیعی دیگر سرمایه، مبادله یک نوع ابزار تولید در مقابل انواع دیگر ابزار تولید می باشد.»

بعد نوبت به مبادله در بخش II می رسد. در این بخش، وقتی که روند تولید در پایان سال خاتمه می یابد، کارگران 5000 ریال دستمزدی را که برای مصرف شخصی خودشان دریافت کرده اند استفاده نموده اند؛ سرمایه داران یک ارزش اضافی معادل 5000 ریال در اختیار دارند؛ در شرایط باز تولید ساده، انباشت سرمایه وجود ندارد و این ارزش اضافی 5000 ریالی صرف خرید کالاهای مصرفی خواهد شد. کارگران و سرمایه داران وسایل مصرفی لازم برای خودشان را از چه جایی غیر از درون بخش II تهیه خواهند کرد؟ زیرا فقط بخش II وسایل مصرف تولید می کند. از مبادلات متقابلی که در درون بخش II صورت می گیرد این نتیجه بدست می آید که محصولی که با 5000V و 5000PI نشان داده می شود تماماً از نظر ارزش و تحت شکل طبیعی خود تحقق یافته است.

سرانجام، در میان این دو بخش بزرگ تولیدی نیز مبادله وجود دارد. پس از دو نوع مبادله ای که در بالا تشریح شد، در بخش I محصولی معادل 10000V و 10000PI و در بخش II محصولی

معادل $20000c$ باقی می ماند؛ این دو بخش محصول هیچ کدام نمی توانند در بخش ویژه خود تحقق بیابند. در واقع، از نقطه نظر ارزش شان، $10000V$ و $10000PI$ بخش I باید به وسیله کارگران و سرمایه داران برای مصرف شخصی خود شان مورد مصرف قرار گیرد؛ اما این محصول نه بصورت وسایل مصرف، بلکه بعکس بصورت وسایل تولید وجود دارد. از نظر ارزش خود، $20000c$ بخش II باید بوسیله سرمایه داران برای جایگزین ساختن ابزار تولید مصرف شده و مستعمل مصرف شود؛ اما این محصول بشکل وسایل تولید نبوده بلکه بعکس بشکل وسایل مصرفی وجود دارد. این تضاد را چگونه باید حل کرد. این تضاد رانمی توان حل کرد مگر با مبادله میان این دو بخش. نتیجه این مبادله به صورت زیر است: کارگران و سرمایه داران بخش I تمام محصولات مصرفی مورد نیاز خود را به دست می آورند؛ سرمایه داران بخش II نیز وسایل تولید لازم را برای باز تولید سال آینده بدست می آورند. می توان مبادله میان این دو بخش بزرگ را با فرمول زیر نشان داد:

$$I) 40000c + 10000V + 10000PI = 60000$$



$$II) 20000c + 5000V + 5000PI = 30000$$

نتیجه تمام روند مبادله نشان می دهد که در شرایط باز تولید ساده در جامعه سرمایه داری، یک نسبت معینی باید در میان این دو بخش حفظ شود: یعنی مجموع سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخش I باید از نظر ارزش معادل سرمایه ثابت بخش II باشد. یعنی در مثال ما $(10000V + 10000PI)$ I باید مساوی $(20000c)$ II باشد. اگر چنین نسبتی میان دو بخش رعایت و حفظ نشود، باز تولید ساده نمی تواند ادامه یابد. بهمین دلیل است که می گوئیم فرمول $I(V+PI) = IIc$ شرط لازم برای تحقق محصول اجتماعی در حالت باز تولید ساده در رژیم سرمایه داری است.

شرط بنیادی ضروری برای بازتولید وسیع:

می دانیم که ویژگی بازتولید سرمایه داری، بازتولید وسیع است. برای اینکه این کار عملی شود، سرمایه داران نمی توانند تمام ارزش اضافی را مصرف نمایند: آنها باید بطور مدام یک بخش از ارزش اضافی را به سرمایه تبدیل کنند تا بتوانند مقیاس تولید را توسعه بخشند. برای این منظور، آنها باید یک بخش از سرمایه الحاقی (اضافه شده) را به سرمایه ثابت تبدیل تا بکمک آن وسایل تولید، ماشین آلات و مواد اولیه لازم برای بازتولید وسیع را خریداری کرده و بخش دیگری از سرمایه را به سرمایه متغیر تبدیل نمایند تا به کمک آن کارگران جدیدی استخدام کنند. بهمین دلیل است که برای اینکه بازتولید به مقیاس وسیع امکان پذیر باشد، از کل محصول تولید شده در بخش I در مدت یکسال پس از جبران وسایل تولید مصرف شده در سال بوسیله هر دو بخش باید هنوز مقداری اضافه باقی بماند: در غیر این صورت، بازتولید در مقیاس وسیع در هیچ صورتی امکان پذیر نخواهد بود. این شرط را می توان در این فرمول نشان داد: $I(c+V+PI) > Ic+IIC$. هر دو طرف علامت $>$ جمله Ic وجود دارد. این نشان می دهد که وسایل تولید مصرف شده در بخش I می توانند در این بخش جایگزین بشوند. اگر این جایگزینی درونی در بخش I را کنار بگذاریم و رابطه میان دو بخش را در نظر بگیریم فرمول قبلی بصورت زیر درمی آید: $I(V+PI) > IIC$ یعنی مجموعه سرمایه متغیر و ارزش اضافی در بخش I باید بیشتر از سرمایه ثابت بخش II باشد. این شرط اولیه بازتولید سرمایه به مقیاس وسیع در رژیم سرمایه داری است.

اکنون به کمک فرمول ها کوشش می کنیم تا از نزدیکتر ببینیم که سرانجام محصول اجتماعی در شرایط بازتولید به مقیاس وسیع، چگونه تحقق می یابد.

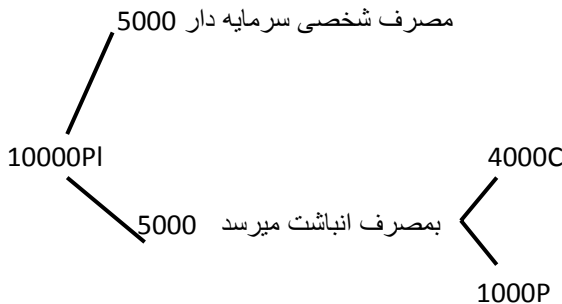
$$I) 40000c+10000V+10000PI=60000$$

$$II) 15000c+7500V+7500PI=30000$$

در این فرض، تولید در دو بخش بزرگ در طول سال اول با عدد شان داده می شود؛ این فرض شرط لازم زیر را دربر دارد:

$$I(V+PI) > IIC \text{ و } I(c+V+PI) > IC+IIC$$

حال برای اینکه بازتولید وسیع بتواند صورت بگیرد سرمایه داران نمی توانند تمام ارزش اضافی حاصل از استثمار را به مصرف خود برسانند. اگر فرض کنیم سرمایه داران بخش I نصف 10000PI را برای مصرف شخصی خود بردارند، نصف دیگر آن باید به سرمایه الحاقی تبدیل شده و به سرمایه اولیه با حفظ نسبت $\frac{4}{1}$ یعنی (40000c:10000V)، در ترکیب آلی سرمایه اولیه اضافه گردد. بدین ترتیب توزیع 10000PI بصورت زیر درمی آید؛



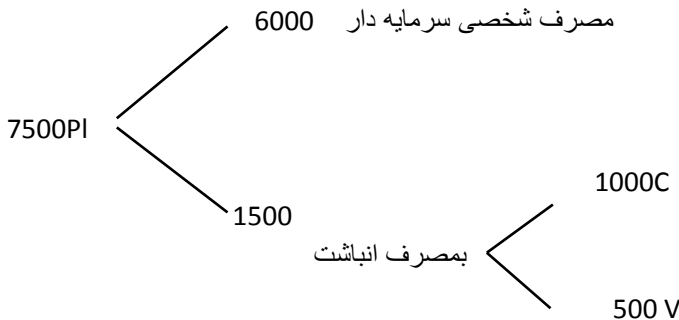
می دانیم که سرمایه ثابت اضافی به مقدار 4000 در بخش I صرف خریداری وسایل تولید جدید می شود و شکل طبیعی آن نیز بشکل وسایل تولید است. بهمین دلیل است که مبادله می تواند در درون بخش I صورت گیرد. بعکس، سرمایه متغیر اضافی 1000 در بخش I صرف پرداخت دستمزد کارگران جدید استخدام شده می شود و به مصرف شخصی کارگران می رسد؛ اما شکل

طبیعی آن بشکل وسایل تولید است: بهمین دلیل است که باید با بخش II مبادله صورت گیرد تا وسایل مصرفی بدست آید.

از آنجا که شکل طبیعی سرمایه متغیر اضافی 1000 در بخش I بشکل وسایل تولید است، باید با بخش II مبادله صورت دهد: این مبادله شرایط لازم برای بازتولید به مقیاس وسیع را برای بخش II فراهم می آورد؛ اما این امر ضروری می سازد که در بخش II نیز انباشت سرمایه صورت گرفته و در این بخش نیز بازتولید وسیع انجام گیرد تا به نیاز به وسایل مصرف برای بازتولید وسیع در هر دو زمینه پاسخ گوید. اگر فرض کنیم که سرمایه داران بخش II یک بخش از ارزش اضافی (1000PI) را برای کسب وسایل تولید در مبادله با بخش I مصرف می کنند، این بخش

به سرمایه ثابت اضافی تبدیل می شود؛ به علاوه، مطابق نسبت $\frac{2}{1}$ یعنی (15000c:7500v)

در ترکیب آلی سرمایه اولیه در بخش II، سرمایه داران باز 500PI را بعنوان سرمایه متغیر اضافی بدست می آورند. بدین ترتیب 7500PI بشکل زیر توزیع می شود:



به دلیل این انباشت سرمایه، محصول این دو بخش بزرگ بار دیگر از نقطه نظر ارزش بشکل زیر تنظیم می شود:

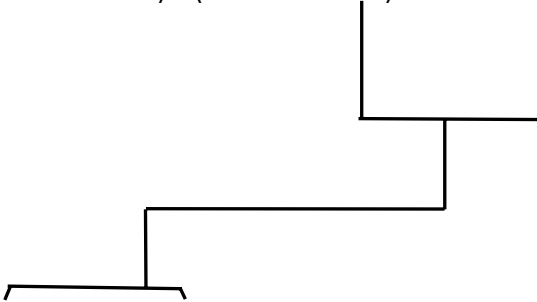
$$I) (40000c+4000c) + (10000v+1000v) + 5000PI=60000$$

$$\text{II) } (15000c+1000c) + (7500V+500V) + 6000PI=30000$$

به این ترتیب، در هر کدام از این دو بخش، به مقدار سرمایه نسبت به سرمایه ای که در آغاز بکار افتاده اضافه شده است: بنابراین شرایط برای تضمین توسعه مقیاس تولید در سال بعد در هر دو بخش بزرگ ایجاد شده است. چگونه محصول دو بخش بزرگ، در شرایط بازتولید به مقیاس وسیع، تحقق می یابد؟

در این حالت تحقق محصول اجتماعی نیز مشابه حالت بازتولید ساده است؛ این کاردارای سه جنبه است: مبادله در درون بخش I، مبادله در درون بخش II، و سرانجام مبادله میان دو بخش. می توان آنرا چنین نشان داد:

$$\text{I) } (40000c+4000c) + (10000V+1000V) + 5000PI=60000$$



$$\text{II) } (15000c+1000c) + (7500V+500V) + 6000PI=30000$$

به کمک مبادلات فوق، در هر کدام از دو بخش بزرگ، سرمایه نسبت به سرمایه اولیه افزایش یافته است و وقتی که سال دوم آغاز می شود ترکیب سرمایه، در دو بخش بشکل زیر است:

$$\text{I) } 44000c+11000V=55000$$

$$\text{II) } 16000c+8000V=24000$$

اگر فرض کنیم که در طول این سال، نرخ استثمار بازم 100% باشد در سال دوم تولید در این دوبرخ بزرگ به شکل زیر خواهد بود:

$$I) 44000c+11000V+11000PI= 66000$$

$$II) 16000c+8000V+8000PI= 32000$$

اگر آنرا با تولید در سال اول مقایسه کنیم می بینیم که از این پس بازتولید وسیع تحقق می یابد.

تضاد های بازتولید سرمایه داری آنتاگونیستی هستند:

به کمک تحلیل گذشته فهمیدیم که شرایط لازم برای تحقق محصول اجتماعی در حالت بازتولید ساده و بازتولید بمقیاس وسیع در رژیم سرمایه داری چیستند. در عین حال این به هیچ وجه به آن معنی نیست که این شرایط اغلب در واقعیت جامعه سرمایه داری وجود دارند. درحقیقت این شرایط اغلب به اختلال دچار می شوند. همانطور که لنین می گوید: «تئوری مجرد تحقق، یک توزیع متناسب محصول میان رشته های مختلف تولید سرمایه داری را ایجاب می کند و باید ایجاب کند. اما این به هیچ وجه به معنی آن نیست که تئوری تحقق ناظر بر این است که در جامعه سرمایه داری محصولات همواره بشکل متناسبی توزیع شده یا می توانند توزیع شوند.» در واقع این امر از آنجا ناشی می شود که در جامعه سرمایه داری مالکیت خصوصی وسائل تولید و محصولات، وجود دارد و کل تولید اجتماعی دست خوش رقابت و هرج و مرج است. هم چنین تناسب میان دو بخش بزرگ تولید اجتماعی و حتی میان دو رشته مختلف تولیدی در یک بخش اغلب از میان می رود. زیرا در جامعه سرمایه داری میان رشد عظیم نیرو های مولده و تقلیل نسبی تقاضای توده عظیم زحمتکش یک تضاد آنتاگونیستی وجود دارد و وسیله ای برای تنظیم مداوم تناسب لازم میان دو بخش بزرگ تولید اجتماعی وجود ندارد. به همین دلیل است که بازتولید سرمایه داری چاره ای ندارد جز آنکه به موانع و مشکلات مکرر برخورد نماید. روند بازتولید سرمایه داری از یک سلسله تضادهای آنتاگونیستی عبور می کند. وقتی این تضاد ها تا درجه معینی تکامل یابند بنحو اجتناب ناپذیری موجب ظهور یک بحران اقتصادی می گردند.

کتابهای اصلی برای مطالعه:

مارکس: سرمایه، جلد دوم، فصل های 1-2-3-7-8-20-21

لنین: « نکاتی در مورد تئوری بازار » آثار جلد 1

موضوعاتی برای تفکر:

1- سرمایه داران چگونه در طول سیکل چرخش سرمایه ارزش اضافی بیشتری استخراج کرده و تحقق می بخشند؟

2- شرایط تحقق بازتولید سرمایه اجتماعی چیستند؟

3- آیا این شرایط عموماً در جامعه سرمایه داری وجود دارند؟ چرا؟

یادداشت ها:

1- مارکس ، " سرمایه " کتاب دوم جلد اول ص 143

فصل هفتم

اين، بورژوازي در مجموع خويش است که

کارگران را استثمار و سرکوب مي کند

توزيع مجدد ارزش اضافي

در جامعه سرمايه داري، کارگران در درون کارخانه ها تحت استثمار و فشار سرمايه داران قرار دارند. اما آنها در عين حال تحت استثمار و فشار مجموع طبقه بورژوازي (يعني سرمايه داران صنعت، تجارت، بانک) و نيز طبقه مالکان ارضي هستند. تمام سودهاي صنايع، سودهاي تجاري، سودهاي بانكي، منفعت ها، بهره مالکانه وغيره از استثمار کارگران حاصل مي شوند. اينها همه اشکال تغيير شکل يافته اي هستند که ارزش اضافي به خود ميگيرد. چگونه گروههاي مختلف استثمارگران ارزش اضافي را تقسيم مي کنند؟ چگونه ارزش اضافي به اشکال مشخصي مثل سود، منفعت، بهره مالکانه تغيير شکل مي دهد؟ در اين فصل به اين مباحث خواهيم پرداخت.

رقابت ميان سرمايه داران صنعتي به يکسان

شدن نرخ سود منجر مي شود

سود يك شکل تغيير يافته^۶ ارزش اضافي است.

ماهيت سرمايه دار، عبارتست از نشان دادن يك حرص بي پايان براي ارزش اضافي. استثمار سرمايه دار ناشي از ارزش اضافي اي است که کار اضافي کارگران ايجاد مي کند و اين ارزش

اضافی خود را مشخصاً بصورت سودی که به جیب سرمایه دار می‌رود ظاهر می‌نماید. میان سود و ارزش اضافی چه رابطه و چه تفاوتی وجود دارد؟

میدانیم که سرمایه دار باید سرمایه معینی را قبل از استثمار کارگران بکار اندازد. یک بخش از این سرمایه به خرید وسایل تولید اختصاص دارد و بخش دیگر آن صرف خرید نیروی کار می‌شود. به این ترتیب مجموع سرمایه در روند تولید سرمایه داری وارد می‌شود. در فصل چهارم مشاهده کردیم که بخشی از سرمایه که به خرید وسایل تولید اختصاص دارد سرمایه ثابتی است که ارزشش در روند تولید تغییر نمی‌کند. بعکس ارزش بخشی از سرمایه که برای خرید نیروی کار بکار می‌رود در روند تولید افزایش می‌یابد. این عمل برای سرمایه دار ارزش اضافی ایجاد می‌نماید. بهمین ترتیب است که ارزش اضافی که در اول بوسیله طبقه کارگر ایجاد می‌شود چیزی جز یک محصول سرمایه متغیر نیست. اما، وقتی که سرمایه دار منفعتش را حساب میکند همواره ارزش اضافی حاصله را با سرمایه ای که بکار انداخته مقایسه می‌کند. بشکلی که گویی این ارزش اضافی محصول تمام سرمایه ای است که بکار انداخته است. بدین ترتیب " ارزش اضافی، که بعنوان جوانه مجموع سرمایه بکار افتاده تصور می‌شود. شکل تغییر یافته سود را بخود می‌گیرد."¹

ارزش اضافی به سود تغییر شکل می‌یابد و نرخ ارزش اضافی به نرخ سود تبدیل می‌شود. نرخ ارزش اضافی عبارتست از رابطه ارزش اضافی با سرمایه متغیر که با فرمول زیر نشان داده می‌شود:

$$\frac{\text{ارزش}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{pI}{v} = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

رابطه ارزش اضافی با کل سرمایه بکار افتاده نرخ سود را تشکیل می‌دهد. فرمول آن بقرار زیر است:

$$\frac{\text{ارزش}}{\text{کل سرمایه بکار}} = \frac{v}{c+v} = \text{نرخ سود}$$

تبدیل ارزش اضافی به سود، منشاء واقعی ارزش اضافی را مخفی می کند و چنین وانمود می کند که گویی سرمایه ثابت نیز می تواند برای سرمایه دار ارزش اضافی بوجود آورد. تبدیل نرخ ارزش اضافی به نرخ سود درجه استثمار کارگران را بوسیله سرمایه دار پنهان می سازد. مثالی بزنیم:

یک سرمایه دار یک سرمایه 100000 ریالی را بکار می اندازد که در آن 80000 ریال سرمایه ثابت و 20000 ریال سرمایه متغیر است؛ ارزش اضافی استخراج شده بفرض 20000 ریال در سال باشد. بنابراین نرخ ارزش اضافی عبارتست از:

$$\frac{20000}{20000} = 100\%$$

$$\frac{20000}{80000 + 20000} = 20\% \quad \text{نرخ سود عبارتست از فقط:}$$

نرخ سود بنابراین بسیار پایین تر از نرخ ارزش اضافی است. هدف سرمایه داران با وانمود کردن اینکه ارزش اضافی ثمره تمام سرمایه بکار افتاده است، اینست که منشاء واقعی ارزش اضافی و درجه استثمار کارگران را مخفی نمایند.

رقابت میان سرمایه داران رشته های مختلف، سود متوسط را بوجود می آورد

رقابت برای سود، اینست ماهیت طبقه بورژوازی. سرمایه دار همواره امیدوار است که حد اکثر سود را از حداقل سرمایه استخراج کند. سرمایه داران در رقابت خود برای کسب سود هر چه بیشتر نه تنها به استثمار وحشیانه کارگران می پردازند، بلکه میان خود نیز به رقابتی حاد دست می زنند.

باید میان رقابت بین کارخانه ها در درون يك شاخه تولید و رقابت میان رشته های مختلف تمایز قابل گردید. در حالت اول سرمایه دارانی که از تکنیک های جدید استفاده می کنند در شرایط مساعدی قرار دارند: در کارخانه های این سرمایه داران که بار آوری کار، بالاست (زمان کار فردی از زمان کار اجتماعاً لازم کمتر است) ما با ایجاد يك ارزش اضافی مازاد روبرو هستیم. این ارزش اضافی فوق العاده تبدیل به مافوق سودی می شود که به جیب سرمایه دارانی می رود که از وسایل تکنیکی پیشرفته استفاده می کنند. در مورد رقابت میان رشته های مختلف بنوبه خود نتایج دیگری مشاهده می شود: نرخ های سود میان رشته های مختلف دارای این گرایش هستند تا با همدیگر مساوی شده و به يك نرخ سود متوسط برسند. يك مقدار معینی از سرمایه يك کمیت معینی سود ایجاد می کند، بر این پایه است که سرمایه داران هر بخش ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران را میان خود تقسیم می کنند.

انکون باید این مطلب را بررسی کنیم که چگونه رقابت میان رشته های مختلف سبب ایجاد تساوی نرخ سود میشود.

در جامعه سرمایه داری، نرخ سود برای هر کدام از رشته های تولید، بعلت تفاوت در ترکیب آلی سرمایه، متفاوت است. ترکیب ارگانیک سرمایه رابطه و نسبت میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر است. از طرف دیگر ارزش اضافی چیزی جز نتیجه رشد سرمایه متغیر نیست. بنابر این با نرخ ارزش اضافی برابر. اگر ترکیب آلی سرمایه نسبتاً بالا باشد (سرمایه ثابت بالا و سرمایه متغیر ضعیف). يك سرمایه فقط می تواند يك ارزش اضافی اندك ایجاد کرده و نرخ بهبود نسبتاً پائین خواهد بود. بعکس، اگر ترکیب آلی سرمایه نسبتاً ضعیف باشد نرخ ارزش اضافی نسبتاً بالا خواهد بود. بعنوان مثال سه شاخه صنایع زیر را در نظر بگیریم: کفش سازی، پارچه بافی و صنایع مکانیکی، ترکیب آلی سرمایه در رشته کفش سازی عبارتست از

$\frac{7}{3}$ ؛ در رشته پارچه بافی $\frac{8}{2}$ و در رشته صنایع مکانیکی $\frac{9}{1}$. مبلغ سرمایه هر کدام از این سه

رشته مساوی و معادل 100000 ریال (چه 10000 باشد و چه 100000 یکسان است) و نرخ ارزش اضافی در هر سه مورد 100% است. برای ساده کردن مطلب، فرض کنیم که چرخش سرمایه در این سه رشته در یکسال تمام میشود و سرمایه ثابت ارزش خود را تماماً به

محصولاتي که در اين یکسال ساخته ميشود منتقل مي نمايد. اگر نرخ ارزش اضافي 100% باشد سود معادل 30000 ريال در رشته کفش، 20000 ريال در رشته پارچه بافي و فقط 10000 ريال در رشته صنايع مکانيکي خواهد بود. در رشته کفش که ترکيب آلي سرمايه کمتر از همه است نرخ سود 30% است؛ در بخش صنايع مکانيکي که در آن ترکيب آلي سرمايه بيشتر از همه است، نرخ سود پائين تر از همه و فقط معادل 10% خواهد بود. رشته توليدي پارچه بافي که در آن ترکيب آلي سرمايه متوسط است نرخ سودي معادل 20% بوجود مي آورد که از بخش کفش سازي پائين تر و از بخش صنايع مکانيکي بالاتر است.

در جامعه سرمايه داري، اين وضعيت (سود نابرابر براي سرمايه گذاري هاي برابر) نمي تواند تداوم پيدا کند. سرمايه داران همواره در صددند که سرمايه هاي خود را در بخش هايي بکار اندازند که نرخ سود بالاتر باشد. بهمين دليل است که شرايطي که در بالا شرح داده شده بايد دگرگون شود. در وهله اول برخي از سرمايه داران رشته صنايع مکانيکي اين بخش را رها کرده و سرمايه خود را در رشته کفش سازي که نرخ سود بالاتر است سرمايه گذاري مي کنند. اين انتقال سرمايه ها سبب ايجاد يك افزايش شديد توليد در رشته کفش سازي خواهد شد. بدین ترتيب در اين بخش عرضه کم کم از تقاضا بيشتر مي شود و قيمت کم کم پائين مي آيد. از طرف ديگر در رشته صنايع مکانيکي، توليد بتدريج کاهش مي يابد و عرضه وسايل مکانيکي تدریجاً ديگر قادر نيست به تقاضا پاسخ گفته و قيمت اين کالاها بيش از پيش بالا مي رود. اين انتقال سرمايه ها و تنوع قيمت ها سبب خواهد شد که نرخ سود در رشته هاي مختلف توليدي وسيعاً به سمت یکسان شدن گرايش يابد و يك نرخ سود متوسط بوجود آورد. نرخ متوسط سود عبارتست از رابطه ميان کل ارزش اضافي در مقياس جامعه و کل سرمايه اجتماعي. فرض کنيم که سه بخشي که در بالا از آنها سخن گفتيم مجموعه توليد جامعه را نشان بدهد. کل ارزش اضافي در مقياس جامعه 60000 و کل سرمايه اجتماعي 30000 است. به همين ترتيب نرخ متوسط سود عبارت خواهد بود از:

$$= 20\% \frac{60000}{30000}$$

سود متوسط را سودي مي ناميم که مطابق نرخ سود متوسط بدست آمده باشد. مارکس گفته است " سود متوسط هيچ چيزي ديگري نمي تواند باشد مگر مقدار کل ارزش اضافي تقسيم بر مقدار سرمايه هاي موجود در هر بخش توليدي، متناسب با کميت هر کدام"². اين مقوله سود متوسط نشان دهند رابطه موجود بين سرمايه داران هر بخش توليدي است که ارزشي اضافي ايجاد شده بوسيله طبقه کارگر در مقياس تمام جامعه را بين خود تقسيم مي کنند.

وجود سود متوسط روابط استثماری سرمايه داري را بازم بیشتر مخفي مي کند. اين امر سبب مي شود که نتوان منشأ ارزش اضافي را تشخيص داد. زيرا ارزش اضافي بشکل سود در آمده است، اما کميت سود تحقق يافته بوسيله سرمايه دارن بخشهاي مختلف توليد، بازم مساوي مقدار ارزش اضافه ايست که بوسيله کارگران اين بخش هاي مختلف ايجاد شده است. اما بعلت اين سود متوسط، سرمايه داران رشته هاي مختلف توليد، ارزش اضافي را بين خود تقسيم مي کنند، بنحوي که کميت سود تحقق يافته در هر کدام از اين رشته ها مطابق با کميت ارزش اضافي استخراج شده در هر رشته نيست. در اين حالت، اگر تمام بخش هاي توليد، سرمايه اي برابر داشته باشند، مي توانند سودهاي مساوي را تحقق بخشند، اهميت سود تماماً به اهميت کل سرمايه بکار افتاده وابسته است. اين امر اجازه مي دهد که ماهيت سود و روابط استثماری که سود بيان آنهاست بیشتر مخفي گردند.

تساوي نرخ هاي سود سبب تبديل ارزش کالاها به قيمت توليد مي شود

در واقع، به علت وجود اين نرخ سود متوسط، سرمايه داران ديگر کالاها را نه مطابق ارزش آنها بلکه مطابق قيمت توليد آنها مي فروشند. قيمت توليد مساوي مخارج توليد کالاها بعلاوه

سود متوسط است. اگر به مثال هاي قبل باز گرديم، روند تشکل قيمت توليد مي تواند بوسيله تابلوي صفحه مقابل نشان داده شود:

در اينصورت در رشته صنايع مکانيکي که ترکيب آلي سرمايه بالاست، قيمت توليد کالاها بالاتر از ارزش آنهاست؛ بعکس در رشته کفش سازي که ترکيب آلي سرمايه ضعيف است، قيمت توليد پائين تر از ارزش است؛ فقط در رشته پارچه بافي که ترکيب آلي سرمايه متوسط است، قيمت توليد مي تواند مساوي با ارزش باشد.

با ظاهر شدن قيمت متوسط و تبديل ارزش به قيمت توليد، قيمت بازار نه در اطراف ارزش، بلکه در اطراف قيمت توليد نوسان ميکند. آيا ظاهر شدن قيمت توليد بمعني آنست که قانون ارزش ديگر دخالت ندارد؟ خير. در واقع اگر سرمايه داران هر بخش را بطور مجزا در نظر بگيريم برخي از آنها کالاي خود را به يك قيمت توليد بيشتر از ارزش مي فروشند و بدین ترتيب سودي آشکارا بيشتر از ارزش اضافي ايجاد شده در اين بخش بدست مي آورند؛ بعکس برخي ديگر کالاهاي خود را با يك قيمت توليد کمتر از ميزان ارزش کالا بفروش ميرسانند و به اين ترتيب يك سود کمتر از ارزش اضافي ايجاد شده در اين بخش بدست مي آورند. اما در مقياس جامعه، مقدار ارزش کالاها معادل مقدار قيمت توليد است؛ مقدار سود متوسط تحقق يافته بوسيله مجموع سرمايه داران صنعتي معادل مقدار ارزش اضافي ايجاد شده بوسيله تمام کارگران صنعتي است. بدین ترتيب، قيمت توليد چيزي جز يك شکل تغيير يافته ارزش نيست. تئوري مارکسيستي در باره سود متوسط بروشني نشان مي دهد که در جامعه سرمايه داري، کارگران نه تنها بوسيله سرمايه داران کارخانه خود شان، بلکه همچنين بوسيله مجموعه سرمايه داران صنعتي استثمار شده و مورد فشار قرار ميگيرند.

بخش تولید	سرمایه ثابت (1)	سرمایه متغیر (2)	ارزش اضافی (3)	ارزش کالاها (4)= (1)+(2)+(3)	نرخ سود متوسط (5)	سود متوسط (6)= (1)+(2)×(5)	قیمت تولید کالاها (7)= (1)+(2)+(6)	تفاوت قیمت تولید نسبت به ارزش (8)= (7)-(4)
کفش سازی	70000	30000	30000	130000	20	20000	12000	-10000
پارچه بافی	80000	20000	20000	120000	20	20000	12000	
صنایع مکانیکی	90000	10000	10000	110000	20	20000	12000	+10000
جمع	240000	60000	60000	360000	20	60000	360000	

تجارت کالا به سرمایه داران تجاری اجازه میدهد

تا یک بخش از ارزش اضافی را بدست آورند

نقش سرمایه تجاری، تحقق ارزش اضافی است

در تحلیل گذشته فرض کردیم که ارزش اضافی که بوسیله طبقه کارگر تولید میشود فقط به تصرف سرمایه داران صنعتی در می آید. در واقع سرمایه داران صنعتی نمی توانند به تنهایی این ارزش اضافی را تصرف کرده بلکه باید یک بخش آنرا به سرمایه داران تجاری تسلیم نمایند. این سرمایه داران کاری به تولید کالاها ندارند، بلکه سرمایه بکار می اندازند؛ تاجر کالاهایی را که سرمایه دار صنعتی می فروشد خریداری می کند؛ وی به سرمایه دار صنعتی کمک می کند، تا از این طریق ارزش اضافی را تحقق بخشیده و سهمی از آن را خود دریافت کند. این بخش از ارزش اضافی سود تجاری نامیده میشود.

اما می توان از خود پرسید چرا سرمایه داران صنعتی برای فروش محصولات خود به سرمایه داران تجاری توسل می جویند و چرا قبول می کنند بخشی از ارزش اضافی اخذ شده را به آنها وگذار نمایند؟ همراه با تکامل سرمایه داری، تعداد کالاهایی که بوسیله سرمایه داران صنعتی ساخته شده ازدیاد پیدا کرده و مشاغل کثرت زیادی پیدا کرده اند. اگر سرمایه دار صنعتی خود به فروش محصولات خویش بپردازد لازم است تا یک دستگاه عظیم تجاری براه بیندازد و پرسنل زیادی را به استخدام خود در آورد. اینکار بهیچ وجه به نفع صاحب صنعت نیست؛ بخش بزرگی از سرمایه در روند گردش باقی خواهد ماند و بر مقیاس تولید و قدرت رقابت آن تاثیر خواهد نهاد. صاحب صنعت خود را از درد سر فروش کالاها رها کرده و ابتکار را به سرمایه داری که منحصراً به کار تجارت می پردازد واگذار می کند. از یکطرف وی از تخصصی شدن امور تجاری بهره برداری کرده و در مخارج گردش کالاها صرفه جویی می کند؛ و از سوی دیگر بعلت وجود فعالیت های مستقل سرمایه تجاری، صاحب صنعت کالاهای خود را بشکل عمده فروشی به تاجر می فروشند و بدین طریق قادر میگردد با سرعت کافی تبدیل سرمایه کالائی خویش را به سرمایه پولی عملی سازد. به این طریق، وی خواهد توانست مقدار بیشتری سرمایه را در حیطه تولید بکار انداخته و این سرمایه بعنوان سرمایه مولد اجازه خواهد داد، تا ارزش اضافی بیشتری به چنگ آورد. با اینکه وی باید بخشی از ارزش اضافی را به تاجر تسلیم کند، ولی در پایان کار آنرا مجدداً بدست می آورد. بهمین دلیل است که سرمایه تجاری از سرمایه صنعتی متمایز میشود.

سرمایه تجاری نیز در تشکل سود متوسط شرکت دارد.

تاجر در تجارت سرمایه گذاری کرده و به صاحب صنعت کمک می کند تا ارزش اضافی را تحقق بخشد. با انجام اینکار وی خواهان آن است تا سود تجاری ای بدست آورد که از سود متوسط سرمایه صنعتی کمتر نباشد. در غیر این صورت تاجر ترجیح می دهد سرمایه اش را در بخش مولد بکار انداخته و فعالیت های تجاری خود را متوقف کند.

سود تجاری از کجا سرچشمه می گیرد؟ در ظاهر بنظر می آید که این سود بعثت فروش کالاها به قیمتی بیش از ارزش آنها بدست می آید. بورژوازی این توهم را تحکیم کرده و وانمود می کند که سود تجاری، ثمره گردش کالاهاست. این امر وسیله ایست که منشاء واقعی سود تجاری و استثمار مربوط به آن را پنهان می دارد.

در واقع، سود تجاری یک بخش از ارزش اضافی ای است که سرمایه دار صنعتی از کارگران کسب میکند. صاحب صنعت از تاجر می خواهد تا کالاها را برای او به جریان اندازد. صاحب صنعت نمی تواند این محصولات را به قیمت تولید شده به تاجر بفروشد بلکه باید به او کالاهایی با قیمت پائین تر از قیمت تولید بفروشد؛ اما وقتی که تاجر محصولات را به مصرف کننده می فروشد قیمت تولید را مراعات می کند. به این طریق سرمایه دار صنعتی بخشی از ارزش اضافی جذب شده از گرده کارگران را به سرمایه دار تجاری تسلیم می نماید.

فرض کنیم که در مقیاس جامعه، سرمایه داران صنعتی در یکسال 400 میلیارد ریال سرمایه گذاری می کنند که در آن 300 میلیارد سرمایه ثابت و 100 میلیارد ریال سرمایه متغیر است؛ مقدار ارزش اضافی نیز معادل 100 میلیارد ریال فرض می شود. همچنین فرض کنیم که سیکل تولید در یکسال خاتمه مییابد و ارزش سرمایه ثابت در همین مدت زمان یکسال به کالاها انتقال یابد. ارزش کل کالاها یا قیمت کل تولید عبارت از 300 میلیارد + 100 میلیارد + 100 میلیارد = 500 میلیارد ریال است؛ بنابر این نرخ سود عبارتست از:

$$\frac{100}{400} = 25\%$$

گردش کالاها باید از طریق تاجر بعنوان واسطه صورت بگیرد؛ اکنون تصور کنیم که مقدار کل سرمایه تجاری 100 میلیارد ریال باشد. در حیطه تولید و گردش کالاها سرمایه کل فعال رویهمرفته 500 میلیارد ریال است؛ ارزش اضافی 100 میلیارد ریال باید به نسبت 500 میلیارد ریال که هم سرمایه صنعتی هم سرمایه تجاری را دربر می گیرد توزیع شود. نرخ متوسط سود نمی تواند کمتر از 20% و بیشتر از 25% باشد. با یک نرخ سود متوسط 20% صاحبان صنایع

به یک سود متوسط 80 میلیارد ریال و تاجران به یک سود متوسط 20 میلیارد ریال تحقق می بخشند. تاجران به این دلیل می توانند این سود را عملی کنند که صاحبان صنایع به آنها کالاهایی با قیمت نازل تر از قیمت تولید فروخته اند. مقداری که تاجران باید سرمایه گذاری کنند عبارتست از 480 میلیارد ریال مخارج تولید (= 400 میلیارد ریال) + سود صنعتی (= 80 میلیارد ریال). با فروش کالاها به قیمت تولید یعنی 500 میلیارد ریال، تاجران یک سود 20 میلیارد ریالی را جمع آوری می نمایند. به این ترتیب صاحبان صنایع و تجار این ارزش اضافی 100 میلیارد ریالی را متناسب با سرمایه ای که بکار انداخته اند با هم تقسیم می کنند.

سرمایه داران تجاری کارکنان بخش تجارت را استثمار می کنند.

کارکنان بخش تجارت نیز همانند کارگران صنعت، کارگران مزد بگیری هستند که بوسیله بورژوازی استثمار میگردند. چیزی که آنها را متمایز می سازد اینست که در حیطه تولید، کارگران، تحت کنترل سرمایه داران برای آنها ارزش اضافی ایجاد می کنند؛ اما در حیطه گردش کارکنان، را تحت کنترل سرمایه داران، ارزش اضافی را تحقق می بخشند. چرا گفته میشود که کارکنان تجارت همانند کارگران صنعت قربانی استثمار هستند؟ زیرا همه آنها باید به یک شکل، نیروی کار خود را بفروش برسانند تا بتوانند زندگی کنند. ارزش نیروی کار آنها بطرز مشابه ای بوسیله زمان کار لازم برای تولید نیروی کار آنها تعیین می شود. هر چند که کار تجاری بخودی خود ارزش و ارزش اضافی ایجاد نمی کند اما در عین حال ارزش کالاها و ارزش اضافی ای که در آنها نهفته است بوسیله کار کارکنان تجارت تحقق پیدا می کند. بهمین دلیل است که زمان کار کارکنان تجارت همانند زمان کار کارگران به دو بخش تقسیم می شود: کار لازم و کار اضافی. در طول زمان کار لازم آنها با فروش کالاها، یک بخش از ارزش اضافی را، که جبران کننده سرمایه متغیری است که سرمایه دار صرف خرید نیروی کار کارکنان کرده است، تحقق می بخشند. در طول زمان کار اضافی، کارکنان بطور مجانی برای سرمایه دار تجاری کار کرده و از طریق کار شان به تجار اجازه می دهند تا یک سود تجاری را که ناشی از یک بخش ارزش اضافی ای است که بطور اشتراکی با سرمایه دار صنعتی بدست آمده، تحقق بخشند. بهمین دلیل است که کارکنان تجارت نیز همانند کارگران صنعت استثمار میشوند.

استثمار کارکنان بخش تجارت بوسیله سرمایه داران تجاری بسیار بی رحمانه است. تجار همواره می کوشند تا زمان کار را طولانی تر کرده، شدت کار را افزایش داده، بار آوری را بالا برده و از دستمزد کارکنان کم کنند و ... تا سود تجاری بیشتری را تحقق بخشند، آنها از بکار بردن بدترین شیوه ها نیز برای تقویت استثمار کارگران ابایی ندارند. بدین ترتیب سرمایه دار مغزه ابریشم فروشی در شانگهای قدیم 120 قاعده کار را برقرار کرده بود. کارکنان باید با شدتی جهنمی 16 تا 17 ساعت در روز کار می کردند. این تاجر چنان از دستمزد ها کسر می گذاشت که کارکنان بزحمت قادر به زیستن بودند. تحت یوغ خونین سرمایه داران، کارکنان تجارت و

کارگران دارای سرنوشت مشترک بودند، آنها نه تنها مجبور به فروش نیروی کار خویش بودند بلکه مجبور بودند حتی زندگی خود را هم بفروشند.

اعتبارات بانکی به سرمایه داران مالی اجازه میدهد تا

سهمی از ارزش اضافی را داشته باشند

منفعت از ارزش اضافی منشاء می گیرد

در جامعه سرمایه داری، غیر از سرمایه داران فعال مثل سرمایه داران صنعتی و سرمایه داران تجاری، سرمایه داران مالی نیز در تقسیم ارزش اضافی مشارکت دارند.

رابطه میان سرمایه و قرض دارای یک خصلت ضروری عینی است. در طی روند بازتولید سرمایه داری، در یک لحظه معین سرمایه دار می تواند متوجه بشود که سرمایه اش کافی نیست. این موردی است که مثلاً در هنگامی اتفاق می افتد که محصولات تولید شده هنوز بفروش نرسیده اند، در حالیکه لازم است تا ماشین و مواد اولیه خریداری شده و دستمزدها پرداخت گردد، بهمین دلیل است که سرمایه داران باید به وام بشکل سرمایه پولی توسل جویند. همچنین اتفاق می افتد که یک سرمایه پولی بطور موقت غیر فعال گردد. مثلاً وقتی که یک سرمایه دار بمنظور بازسازی سرمایه ثابت خود به انباشت تدریجی یک ذخیره کمی بصورت پول نقد دست می زند. اگر در طول یک مدت، درآمدهای حاصله از فروش کالاها انباشت شود، ولی پولی برای خرید مواد اولیه و یا برای پرداخت دستمزدها موجود نباشد، این سرمایه تبدیل به یک سرمایه پولی غیر فعال نسبتاً مهم میشود. در این شرایط، سرمایه دار دارنده سرمایه پولی می تواند موقتاً استفاده از این سرمایه غیر فعال را به سرمایه داری که به سرمایه پولی احتیاج دارد واگذار نماید. سرمایه دار وام گیرنده با این پول به تولید یا فروش کالاها دست میزند و ارزش اضافی را استخراج کرده و تحقق می بخشد. بدیهی است که مالک سرمایه پولی این پول را مجاناً قرض نمی دهد، بلکه طلب میکند که سرمایه داری که قرض میگیرد و از آن استفاده میکند مبلغ مناسبی پول که نقش (اجرا، پاداش یا) عوض را برای قرض دارد به وی بپردازد. بنابر این سرمایه دار وام گیرنده باید یک بخش از ارزش اضافی را که از استثمار ناشی شده است برای دادن بسرمایه دار وام دهند کنار بگذارد: این بخش از ارزش اضافی **منفعت** نام دارد.

سرمایه پولی که در مقابل یک منفعت قرض داده میشود **سرمایه ربایی** نام دارد. رابطه میان سرمایه ربایی و مبلغ منفعت **نرخ منفعت** نام دارد. نرخ منفعت نمی تواند از نرخ متوسط سود بیشتر شود. اگر چنین نباشد، سرمایه دار وام گیرنده هیچ چیز بدست نمی آورد و بنابر این تلاش نمیکند که دیگر قرض بگیرد. منبع منفعت ارزش اضافی است. اما مدافعان بورژوازی مهملائی نظیر «یک مبلغ بزرگ، یک مبلغ کوچک ایجاد میکند» و «یا» منفعت بوسیله خود پول تولید میشود» را اشاعه می دهند بمنظور آنکه جوهر و منبع منفعت را پنهان کرده و روابط استثماری سرمایه داری را از نظر پنهان سازند.

سود بانکی از تفاوت میان منفعت ها و قرض ها ناشی میشود

در جامعه سرمایه داری، یک بخش بسیار بزرگ وام های پولی با واسطهء بانکها داده میشود. بانکها، از طریق دریافت سپرده ها، سرمایه غیر فعال در جامعه و پولی را که موقتاً بدون مصرف در نزد مردم مانده است جمع آوری میکنند. بانکها از طریق وام ها، این پول را در اختیار سرمایه داران فعالی قرار می دهند که این سرمایه را بکار اندازند. بانک برای سپرده هایی که دریافت نموده است، منفعت می پردازد و برای وام هایی که میدهد منفعت دریافت میدارد. نرخ بهره وام هایی که بانک پرداخت میکند بیشتر از نرخ بهره وام هایی است که دریافت میدارد. تفاوت میان بهره وام ها و پس اندازها، پس از کسر هزینه های لازم برای عملیات بانکی، **سود بانکی** را تشکیل میدهد. همانند منفعت، منشاء سود بانکی نیز ارزش اضافه ای است که در هنگام تولید بوسیله کارگران ایجاد شده است. سرمایه داران بانکی، بکمک تفاوت منفعت ناشی از وام ها، در تقسیم ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران شرکت می کنند.

بانکداران با بکار انداختن سرمایه و با انجام عملیات بانکی، در صدد کسب سود هستند بهمین دلیل است که سود بانکی نمی تواند پایین تر از سود متوسط تحقق یافته بوسیله سرمایه داران فعال باشد. اگر سود بانک کمتر از میزان سود متوسط باشد، بانکدار مسلماً نمی تواند در راس بانک خود باقی بماند و ناچار وارد صنعت یا تجارت میشود.

پیدایش سهام بیانگر حدت یافتن خصلت انگلی سرمایه داری است

همراه با تکامل تولید سرمایه داری، ابعاد موسسات بتدریج وسیع تر میشود. استقرار یک موسسه وسیع نیازمند سرمایه های بزرگی است؛ عموماً یک سرمایه دار به تنهایی قادر به تامین این هزینه نیست و بناچار باید به تاسیس یک **شرکت سهامی** که تعداد زیادی سرمایه دار دیگر را نیز در بر بگیرد، اقدام نماید. شرکت سهامی، شرکتی است که در بر گیرنده سرمایه داران منفرد

باشد. این شرکت یک ابزار اساسی دست اندازی و تسلط سرمایه بزرگ بر سرمایه های کوچک و متوسط بوده و ابزاری است که تجمع سرمایه را تسریع می نماید.

شرکت سهامی اوراق سهام صادر میکند و دارنده پولی که از این سهام خریداری میکند، به سهامدار این شرکت تبدیل می شود. دارنده سهام حق دارد تا سهمی از بهره موسسه را متناسب با تعداد سهام خود دریافت کند. در آمدی که از این طریق بدست می آید سود سهم نامیده میشود.

سرمایه دار مالک سهام مجبور نیست که امور شرکت را اداره کند، بلکه می تواند بلطف سود سهام اوقات خویش را در ریخت و پاش و بیکاری بگذراند. وی همچنین می تواند با اوراق سهام خود به سوداگری بپردازد. در این داد و ستد، رقابت های غیر مشروع به منتهی درجه خود می رسد. سوداگری بر روی این سهام و تولید جوندگان سود که از "ثمره کوپن" زندگی می کنند، نشان دهند تقویت خصلت انگلی سرمایه داری است.

مالکان ارضی غنیمت را تقسیم می کنند

انحصار سرمایه داری بر زمین سبب ایجاد بهره مالکانه تفاضلی میشود

مالکان ارضی نیز در جامعه سرمایه داری یک طبقه استثمارگر را تشکیل میدهند. آنها با اجاره دادن زمین خود به سرمایه داران صنعتی و کشاورزی، یک بهره مالکانه را وصول کرده و به این ترتیب آنها نیز در تقسیم ارزش اضافی شریک میشوند. برای اینکه بهتر بتوانیم ماهیت بهره مالکانه سرمایه داری را تشخیص دهیم، نخست به گفتگو در باره دو شکل بهره مالکانه می پردازیم یعنی بهره تفاضلی و بهره مطلق.

از نظر تولید کشاورزی، زمین وسیله تولید اساسی است، اما زمین خود را از سایر وسایل تولید، به این جهت که سطح آن محدود است، متمایز میکند. بر این سطح محدود زمین، حاصلخیزی متفاوت است: هم زمین های خوب. هم زمین های متوسط و هم زمین های بد وجود دارد. در جامعه سرمایه داری خصلت محدود زمین موجب بوجود آمدن انحصار سرمایه داری بر زمین میشود.

در این رژیم انحصار سرمایه داری بر زمین، برخی سرمایه داران کشاورز بر روی زمین های خوب و متوسط کار میکنند و برخی دیگر بدترین زمین ها را در اختیار دارند. کالاهای کشاورزی که بر روی زمین خوب و متوسط تولید شده است نمی تواند به تنهایی به تقاضاهای بازار پاسخ گوید و این عدم کفایت، ناگزیر سبب افزایش قیمت تولیدات کشاورزی خواهد گردید.

در نتیجه قیمت ها تا آن اندازه صعود می کنند که به کشاورزانی هم که از زمین های بد بهره برداری می کنند اجازه تحقق و کسب سود متوسط را می بخشند. مارکس می نویسد: " قیمت تولید بدترین زمین همواره معادل قیمت تنظیم کننده بازار است."³ به این ترتیب کشاورزانی که از زمین های خوب و متوسط بهره برداری می کنند می توانند یک سود اضافی به جیب بزنند. این سود، همان بهره تفاضلی است.

دو شکل بهره تفاضلی وجود دارد: شکل اول مربوط است به تفاوت های موجود میان حاصلخیزی خاک و اوضاع زمین، این بهره تفاضلی نامیده میشود؛ بهره تفاضلی II از رشد مداوم سرمای گذارها بر روی یک زمین واحد ناشی میشود.

نخست بهره تفاضلی I را بررسی کنیم. مثال سه زمین را که بر روی آنها محصولات کشاورزی مشابه در مساحت مشابه اما با حاصلخیزی متفاوت کشت میشود در نظر بگیریم.

سرمایه بکار افتاده در هر کدام از این سه زمین معادل 20000 ریال است: فرض می کنیم که کل سرمایه به محصولات کشاورزی تولید شده انتقال یافته باشد. در نتیجه هزینه های تولید معادل 20000 ریال است. اما بر روی زمین هایی با حاصلخیزی متفاوت، با آوری کارگران یکسان نبوده و در نتیجه میزان تولید 2000 کیلو گرام، 2500 کیلو گرام و 3000 کیلو گرام خواهد بود. اگر نرخ متوسط سود 20% باشد، میزان کل تولید که بر حسب قیمت فردی تولید محاسبه میشود (هزینه های تولید + سود متوسط) برای هر کدام از این زمین ها معادل 24000 ریال خواهد بود. اما از آنجا که حجم تولید بر روی هر کدام از زمین ها متفاوت است، قیمت فردی تولید برای هر واحد (یک کیلوگرام) یکسان نخواهد بود؛ این قیمت برای زمین های بد معادل 12 (ریال برای هر کیلو گرام)، 9.6 برای زمین های متوسط و 8 برای زمین های خوب خواهد بود. قیمت اجتماعی تولید در بازار بوسیله قیمت فردی تولید در بدترین زمین (12 ریال هر کیلو گرام) تعیین میشود. به این ترتیب، بدترین زمین ها برای کشاورز 24000 ریال بدست خواهد داد، یعنی با کسر 20000 ریال هزینه های تولید سود متوسط او 4000 ریال خواهد بود. اما از سود اضافی و بهره تفاضلی خبری نخواهد بود. اما زمین های متوسط و خوب که هر کدام بترتیب 30000 و 36000 ریال خواهد داشت پس از کسر 20000 ریال هزینه تولید و کسر 4000 ریال سود متوسط، 6000 ریال برای یکی و 12000 ریال برای دیگری باقی می گذارد. این سود اضافی همان بهره تفاضلی I می باشد. (تابلو مقابل)

برای درک اینکه بهره تفاضلی II از کجا ناشی میشود ببینیم وقتی که به سرمایه گذاری های پیاپی در روی یک زمین که در آن محصولات کشاورزی معینی کشت میشود دست می زنیم، چه چیزی انجام می گیرد. بعنوان مثال در مورد بدترین زمین، سرمایه دار کشاورز دست به سرمایه

گذاریهای پیاپی می زند: اولین سرمایه گذاری 20000 ریال حجم تولید 2000 کیلو گرام و سود متوسط 4000 ریال بوده و از سود اضافی و بهره تفاضلی خبری نیست. اگر این کشاورز به سرمایه گذاری دیگری معادل 20000 ریال برای انجام کارهای آب رسانی، استفاده از کود، بکار انداختن ماشین های جدید و استخدام کارگران کشاورزی بیشتری اقدام کند و از این طریق بار آوری کار را افزایش دهد. نتیجه آن این خواهد بود که وی بر حجم تولید بمیزان 2500 کیلو گرام خواهد افزود (در نتیجه کل سرمایه گذاری ها معادل 40000 ریال و حجم کل محصول برداشت شده 4500 کیلو گرام خواهد بود). اگر قیمت اجتماعی تولید ثابت مانده باشد، قیمت کل این تولید ناشی از دومین سرمایه گذاری معادل 30000 ریال خواهد بود؛ یا در نتیجه پس از کسر 20000 ریال هزینه تولید و 4000 ریال سود متوسط، یک سود اضافی معادل 6000 ریال بر جا خواهد ماند. این 6000 ریال همان بهره تفاضلی II را تشکیل می دهد.

در اینجا باید تذکر داد که میزان بهره مالکانه در هنگام امضای اجاره نامه میان سرمایه دار کشاورز و مالک ارضی تعیین شده است. همچنین در تمام مدت اجاره، این کشاورز است که سود اضافی ناشی از سرمایه گذاریهای پیاپی را به جیب می زند. اما در پایان مدت اجاره و هنگام تجدید آن مالک ارضی افزایش مبلغ بهره مالکانه را طلب خواهد نمود. سر انجام این مالک ارضی است که این بخش سود اضافی را که بشکل بهره تفاضلی II وجود دارد، تصرف می کند. مارکس می نویسد: " بهره تفاضلی دارای این ویژگی است که مالک ارضی فقط سود اضافی را برداشت می کند، سودی که در غیر این صورت اجاره دار آنرا به جیب می زد و در واقع نیز در شرایط معینی در طول قرار داد به جیب می زند"⁴

در نتیجه، کشاورز ترجیح می دهد قرار داد اجارهء طویل المدتی را امضا کند در حالیکه مالک ارضی تلاش می کند تا کشاورز را به امضای قرار دادی با مدت هر چه کوتاه تر وادار سازد؛ جدال هر دو طرف بر سر این سود اضافی است. این تضاد میان سرمایه دار کشاورز و مالک ارضی، سرمایه دار کشاورز را بسوی غارت ثروت های زمین قبل از سر رسید قرار داد، سوق خواهد داد.

جنس زمین	سرمایه به کار افتاده (1)	سود متوسط (2)	تولید بر حسب کیلو گرام (3)	قیمت فردی تولید		قیمت اجتماعی تولید		بهره ی تفاضلی (8)
				میزان کل تولیدات (4) (2) + (1) =	قیمت واحد بر حسب کیلو گرام (د)	قیمت واحد بر حسب کیلو گرام (6)	میزان کل تولیدات (7) = 3×6	
زمین های بد	20000	4000	2000	24000	12	12	24000	0
زمین های متوسط	20000	4000	2500	24000	906	12	30000	6000
زمین های خوب	20000	4000	3000	24000	8	12	36000	12000

انحصار مالکیت خصوصی زمین، بهره مطلق را باعث خواهد شد.

بدترین زمین ها، بهره تفاضلی ایجاد نمی کنند. مالک زمین اگر هیچ گونه بهره مالکانه ای دریافت نمی دارد یا می تواند آنرا کشت نشده باقی بگذارد و یا آنرا در مقابل مبلغی برای کشت اجاره دهد. در واقع حتی کشاورزی که بدترین زمین ها را کشت می کند نیز باید یک بهره مالکانه به مالک بپردازد. این بهره مالکانه، که نتیجه مالکیت انحصاری خصوصی بر زمین است **بهره مطلق** نام دارد.

اما از جاییکه آن کشاورزی که از زمین های بد بهره برداری می کند نیز باید یک سود متوسط کسب کند، پس بهره مطلق از کجا منشاء میگیرد؟

در رژیم سرمایه داری، کشاورزی همواره از نظر تکنیکی از صنعت عقب است؛ ترکیب آلی سرمایه کشاورزی پائین تر از ترکیب آلی سرمایه صنعتی است. میدانیم که ارزش اضافی ناشی از سرمایه متغیر است. از آنجا که سرمایه کشاورزی دارای ترکیب آلی پایین تری نسبت به سرمایه صنعتی است، یک مقدار معین از سرمایه کشاورزی یک ارزش اضافی بمراتب بیشتر از همان مقدار سرمایه صنعتی بوجود خواهد آورد. فرض کنیم که ترکیب آلی متوسط سرمایه صنعتی 8.2 و نرخ ارزش اضافی معادل 100% باشد: در نتیجه یک سرمایه 100000 ریالی شامل 2000 ریال سرمایه متغیر خواهد بود و در اینصورت ارزش اضافی معادل 2000 ریال، نرخ متوسط سود معادل 20%. ارزش کالاها و قیمت تولید 12000 ریال خواهد بود. حال فرض کنیم که ترکیب آلی سرمایه کشاورزی معادل $\frac{6}{4}$ و نرخ ارزش اضافی معادل 100% باشد: در نتیجه یک سرمایه

100000 ریالی 4000 ریال سرمایه متغیر خواهد داشت و بنابر این ارزش اضافی معادل 4000 ریال، ارزش تولیدات کشاورزی 14000 ریال و نرخ سود 40% خواهد بود. در رژیم سرمایه داری، تولیدات کشاورزی می توانند با قیمتی معادل ارزش خود بفروش برسند (در اینجا معادل 14000 ریال). اما در این صورت سرمایه دار کشاورز مثل سرمایه دار صنعتی فقط همان سود متوسط را که در اینجا معادل 2000 ریال است (قیمت تولید کشاورزی 12000 ریال است) دریافت خواهد داشت. اگر تمام تولیدات کشاورزی با ارزشی بیش از قیمت تولید بفروش برسند، در اینصورت کشاورز می تواند غیر از سود متوسط 2000 ریالی، 2000 ریال اضافی دیگر را نیز به جیب بزند. این مازاد ارزش قیمت تولیدات کشاورزی نسبت به قیمت تولید، **بهره مطلق** را تشکیل می دهد.

چرا می توان تولیدات کشاورزی را با ارزشی بالاتر از قیمت تولید بفروش رساند؟ علت آن وجود انحصار مالکیت خصوصی بر زمین است. در صنایع، ترکیب آلی سرمایه در هر کدام از رشته های تولید یکسان نیست: رشته هایی از تولید که در آنها ترکیب آلی سرمایه ضعیف است ضرورتاً

ارزش اضافی بیشتری تولید می کنند. اما بعلت رقابت و انتقال سرمایه ها در میان رشته های مختلف، تمام سرمایه داران صنعتی فقط می توانند سود متوسط را دریافت دارند و تولیدات صنعتی فقط می تواند به قیمت تولید بفروش برسد. اما این امر در کشاورزی صادق نیست: در واقع انحصار مالکیت خصوصی بر زمین مانعی را بر سر راه انتقال سرمایه ها در زمینه کشاورزی تشکیل می دهد. این امر مانع شرکت ارزش اضافی در متساوی کردن نرخ سود در بخش کشاورزی می شود، به همین دلیل تولیدات کشاورزی با ارزشی بالاتر از قیمت تولید بفروش می رسند.

بدین ترتیب در کشاورزی ارزش اضافی حاصله، حتی در مورد بدترین زمین ها، از ارزش اضافی حاصله در صنعت حتی با همان مقدار سرمایه، بیشتر است. در عین حال، این بخش از ارزش اضافی که نمی تواند در صنعت تقسیم شود در کشاورزی باقی می ماند: این ارزش اضافی به بهره مطلق تبدیل شده و فقط به مالک ارضی تعلق می گیرد.

بهره مالکانه در رژیم سرمایه داری یک بخش از ارزش اضافی است.

اگر علل تشکیل بهره تفاضلی و بهره مطلق یکی نیستند، اما ماهیت و منشاء آنها کاملاً یکسان است. انحصار سرمایه داری زمین سبب تعیین قیمت تولیدات کشاورزی مطابق با قیمت تولید در زمین های بد می شود. این امر سبب می شود که کشاورزانی که زمین های خوب و متوسط را بهره برداری می کنند یک سود اضافی بدست آورند. این سود اضافی و مالکیت خصوصی دارای هیچ ارتباطی با یکدیگر نیستند. حتی اگر مالکیت خصوصی زمین وجود نداشت، بهره برداران زمین های خوب و متوسط همان سود اضافی را به جیب می زدند. مارکس نوشته است که مالکیت خصوصی زمین " نه علت ایجاد این سود اضافی بلکه علت تبدیل آن به بهره مالکانه است"⁵. وجود مالکیت خصوصی زمین به این سود اضافی امکان می دهد تا خود را به بهره تفاضلی تبدیل نماید. علاوه بر آن: بعلت وجود انحصار مالکیت خصوصی، قیمت کالاهای کشاورزی می تواند از قیمت تولید بالاتر باشد و بهره برداران زمین های بد می توانند یک سود اضافی کسب کنند که به بهره مطلق تبدیل و در اختیار مالک ارضی قرار می گیرد. منشاء بهره تفاضلی و بهره مطلق سود اضافی است. این سود اضافی مثل هر ارزش اضافی در کشاورزی از کار کارگران کشاورزی استخراج شده است. سرمایه دار کشاورز زمین را از مالک ارضی اجاره می کند، وسایل تولید را خریداری می نماید، کارگران را بکار می گیرد و ارزش اضافی کار آنها را استخراج می کند. سرمایه دار کشاورز از این ارزش اضافی سود متوسط را بر میدارد، و آن بخش از ارزش اضافی که مازاد بر سود متوسط باقی می ماند به بهره مالکانه تبدیل می شود. به این ترتیب، بهره مالکانه هیچ چیز دیگری جز ارزش اضافی نیست.

اما مالکان ارضی و سخنگویان آنها هماهنگ با سرمایه داران کشاورزی استثماری را که از کارگران کشاورزی بعمل می آورند، با مطرح ساختن یک پدیده آشکار، پنهان می سازند؛ یعنی با طرح مسئله تنوع کمی تولید محصولات کشاورزی میان زمین های خوب و زمین های بد. آنها با سرسختی اعلام می دارند که "بهره مالکانه از خود زمین بدست می آید" اما این سخن صحیح نیست. کیفیت خوب یا نسبتاً خوب زمین نمی تواند چیزی جز یک شرط مساعد برای بالا رفتن با آوری کار و یک پایه طبیعی ضروری برای تشکیل سود اضافی در کشاورزی باشد. اما بدون کار کارگران کشاورز، بهترین زمین ها نیز کمترین ارزشی کسب نمی کنند. مارکس می گوید " هر بهره مالکانه ای، ارزش اضافی است، یعنی محصول کار اضافی است"⁶.

تئوری مارکس در باره بهره مالکانه پوچی سخنان مالکان ارضی و نمایندگان آنها را افشاء می نماید.

بهره مالکانه در رژیم سرمایه داری و بهره مالکانه در رژیم فئودالی هر دو نتیجه مالکیت خصوصی بر زمین اند، اما هر کدام از آنها معرف روابط استثماری متفاوتی است. بهره مالکانه در رژیم فئودالی تمام کار اضافی یا محصول اضافی است که بوسیله مالک ارضی فئودال اخذ می شود؛ اما بهره مالکانه سرمایه داری آن بخش از ارزش اضافی است که مازاد بر سود متوسط بوده و سرمایه دار کشاورز از کارگران کشاورزی استخراج می نماید. بهره مالکانه فئودالی نشان دهنده روابط استثماری است که بوسیله ارباب فئودال بر دهقانان تحمیل می شود در حالیکه بهره مالکانه سرمایه داری نشان دهنده روابط استثماری است که بوسیله مالک ارضی و سرمایه دار کشاورزی بر کارگران کشاورزی تحمیل میگردد.

تمام این تحلیل بما نشان می دهد که در یک جامعه سرمایه داری بورژوازی به دستجات استنثار گر مختلفی تقسیم میشود: سرمایه داران صنعتی، سرمایه داران کشاورز، سرمایه داران تجار، بانکداران و غیره. ماکان ارضی نیز در جامعه سرمایه داری یک طبقه دیگر استنثارگر را تشکیل میدهند. آنها "لاشخوارهای همان پشته هستند"، همه آنها ارزش اضافه ای را که بوسیله طبقه کارگر ایجاد شده میان خود تقسیم کرده و با همدیگر طبقه کارگر را استنثار می کنند. بدین طریق در جامعه سرمایه داری، این تمام بورژوازی است که بر طبقه کارگر فشار اعمال می کند. تضاد میان کارگران و سرمایه داران، تضادی میان مجموع طبقه کارگر و مجموع طبقه بورژوا است؛ این تضاد بنیادی جامعه سرمایه داری است. طبقه کارگر باید خود را رها سازد و برای این منظور خود را متحد گرداند، سلاح بکف گیرد، انقلاب کند، مجموع بورژوازی را واژگون سازد و نظام استثماری سرمایه داری را نابود کند.

کتاب های اصلی برای مطالعه:

- مارکس، "سرمایه" کتاب سوم فصل های 1، 2، 9، 17، 21، 38 و 45.
 مائوتسه دون "تحلیل طبقات جامعه چین". آثار منتخب جلد 1.
 مائوتسه دون "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" فصل 2. بخش 2 و 4 آثار منتخب جلد 2.

موضوعاتی برای تفکر:

- 1- چگونه هر بخش از استثمارگران در جامعه سرمایه داری با دیگران برای استثمار طبقه کارگر و اخذ ارزش اضافی متحد میشود؟
- 2- چرا و در چه زمینه ای دکتترین مارکس در باره توزیع ارزش اضافی حائز اهمیت بسیار عمیق است؟

یادداشت ها:

- 1- مارکس "سرمایه" E.S. کتاب 3 جلد 1 ص 56
- 2- مارکس. "سرمایه". کتاب 3. جلد 1 ص 190
- 3- مارکس. "سرمایه". کتاب 3. جلد 3 ص 48
- 4- مارکس. "سرمایه". کتاب 3. جلد 3 ص 139
- 5- مارکس. "سرمایه". کتاب 3. جلد 3 ص 38
- 6- مارکس. "سرمایه". کتاب 3. جلد 3 ص 26

فصل 8

بیماری علاج ناپذیر

سرمایه داری

بحران اقتصادی

بحران اقتصادی بوسیله وخامت یافتن و شکفته شدن تضاد بنیادی

سرمایه داری بوجود می آید

بحران های اقتصادی سرمایه داری، بحران های اضافه تولید اند:

)

(.....

:

.

.

.

.

« »

.

.

:

.

.

.

.

.

:

.

.

منشاء بحران های اقتصادی در تضاد بنیادی سرمایه داری نهفته است:

":

."

تئوری مارکسیستی درباره بحران های اقتصادی هجویات بورژوازی را برای مخفی کردن بحران باطل ساخته است:

"

"

"

"

"

"

":

"

"

"

"

"

"

":

()

"

"

)

.(

"

"

گرایش وخیم شدن بحران اقتصادی سرمایه داری
بحران های سرمایه داری بشکل متناوب ظهور می کنند.

1847 1836

1825

1867 1857

()

:

4

1- بحران:

"

"

2- رکود:

3- رونق:

I

II

4- گسترش:

" "

" "

":

(Speculation)

!"

()

.....

بحران اقتصادی سرمایه داری روز بروز عمیق تر می شود

20

186 185

1972 1948

6

1970-1971
3.5% (1970-1969)
3.2% (1971)

بحران های اقتصادی در ایالات متحده بعد از جنگ

تاریخ بحرانها	تولید صنعتی				رقم حداکثر بیکاری		کارخانجات ورشکست شده	
	حداکثر قبل از بحران	حداقل در طول بحران	کاهش بر حسب درصد	طول مدت رکود به ماه	تعداد بیکاران به میلیون	نرخ بیکاری به درصد	جمع کل	در طول ماه بحران حداکثر
1. (1948 – 1949)	اکتبر 1948	اکتبر 1949	10.5	12	4/7	7/6	8.632	844
2. (1953 – 1954)	ژوئیه 1953	اوت 1954	10.2	13	3/7	5/8	11.400	1.102
3. (1957-1958)	فبروری 1957	آوریل 1958	13.7	14	5/54	7/7	16.915	1.499
4. (1960-1961)	ژانویه 1960	فبروری 1961	7.7	13	5/71	8/1	17.117	1.449
5. (1969 – 1970)	سپتامبر 1969	نوامبر 1970	8.1	14	5/49	6/5	12.201	1.042

بحران های اقتصادی ژاپن پس از جنگ

تاریخ بحرانها	تولید صنعتی و معدنی				رقم حداکثر بیکاری		رقم حداکثر کارخانه های ورشکست شده	
	حداکثر قبل از جنگ	حداقل در طول بحران	کاهش بر حسب درصد	طول رکود بر حسب ماه	تعداد بیکاران به میلیون	نرخ افزایش بیکاری بر حسب درصد	تعداد کارخانه های ورشکست شده بر حسب درصد	نرخ افزایش ورشکستگی بر حسب درصد
1.(Jan 51 – Oct 51)	ژوئن 1951	اوت 1951	4.6	2	0.47	38.2	--	--
2. (Jan 54 – Nov 54)	ژانویه 1954	اوت 1954	1.9	7	0.71	82	--	--
3.(Jun 57 – Jun 58)	ژوئیه 1957	ژوئن 1958	10	11	0.92	76.9	203	54.9
4.(Dec 61 – Oct 62)	مارس 1962	اکتوبر 1962	3.6	7	0.62	72.2	172	186.6
5.(Oct 64 – Oct 65)	دسامبر 1964	مه 1965	3.1	5	0.54	100	611	84.2
6. (Jan 70 – Dec 71)	ژوئیه 1970	مه 1971	3.2	10	0.80	60	964	84.8

"

"

:

:

()

:

1971 1946

442.1

137.9

" ":

10 "

" 1520

49-48

:

1973 1971

" "

:

()

" "

بحران اقتصادي ، بنياد حاکميت سرمايه داري رابه لرزه درمي آورد

کتابهای اصلی برای مطالعه

III " "

.86

" "

موضوعاتی برای تفکر

-1

-2